

نقد اقتصاد سیاسی

﴿۳﴾

* نویسنده: کارل مارکس

* تکثیر از: حجت برزگر

* تاریخ تکثیر: ۲۰۰۱/۰۱/۳۰

* آدرس تماس با شبکه نسیم (اتحادیه مارکسیستها) از طریق پست الکترونیکی:

nasim@tele2.se

صفحه	بخش آخر	فهرست
		<u>ضمائم</u>
۳		کارل مارکس: پیشگفتار
۳		تولید، مصرف، توزیع، مبادله (گردش)
۳		۱. تولید
۸		۲. مناسبات عام تولید یا توزیع، مبادله و مصرف
۹		الف. «تولید و مصرف»
۱۳		ب. «تولید و توزیع»
۱۷		پ. «و بالاخره مبادله و گردش»
۱۸		۳. روش اقتصاد سیاسی
۲۷		۴. تولید
		وسایل تولید و شرایط تولید
		شرایط تولید و ارتباطات
		اشکال سیاسی و اشکال شناخت
		در رابطه با شرایط تولید و ارتباطات
		روابط حقوقی. روابط خانوادگی
۳۰		فردریش انگلس:
		کارل مارکس، «در باره نقد اقتصاد سیاسی»
		بخش یک، فرانتس دانکر / برلن، ۱۸۵۹
		بررسی
۳۸		* <u>توضیحات</u>
۳۹		* <u>یادداشتها</u>
۴۱		* <u>زیرنویس ها</u>

ضمائم

کارل مارکس

پیشگفتار (۲۷)

تولید، مصرف، توزیع، مبادله (گردش)

۱. تولید

در ابتدا مسئله مورد بحث ما تولید مادی است.

بدیهی است که مبداء حرکت ما در این بررسی، افراد تولید کننده جامعه و لذا تولید اجتماعاً تعیین شده افراد میباشد. شکارچی یا ماهیگیر منفرد و جدا از اجتماعی که بعنوان مبداء مورد استفاده آدام اسمیت و ریکاردو قرار میگیرد زائیده تخیلات مبتذل رومانهای روبنسن کروزوئه وار قرن هجدهم میباشد که علیرغم ادعاهای مورخان اجتماعی بهیچ وجه یک عکس العمل نسبت به قیودات بیش از حد و بازگشت به زندگی ایکه آنها بغلط طبیعی میپنداشتند نمیشد. قرارداد اجتماعی 263 روسو که با استفاده از یک قرارداد، رابطه و ارتباطی بین موضوعات ماهیتاً مستقل از یکدیگر برقرار میکند نیز مبتنی بر این نوع طبیعت گرائی میباشد. اقدام به برقراری اینگونه روابط چیزی نیست بجز توهمات زیباپرستانه روبنسن پردازان ریز و درشت. این توهمات برعکس، علائم ظهور «جامعه بورژوائی» ایست که در قرن شانزدهم پا گرفته و در قرن هجدهم قدمهای بلندی بسوی بلوغ برمیدارد. فرد در این جامعه «تخیلی» عاری از رقابت آزاد بنظر بریده از پیوندهای طبیعی و عوامل دیگری است که وی را به مجموعه محدود بخصوصی از انسانهای متعلق به دورانهای تاریخی گذشته متصل مینمود. پیشوایان قرن هجدهم که آدام اسمیت و ریکاردو هنوز در پیشاپیششان قامت افراشته بودند این فرد قرن هجدهمی - قرنی که از یک طرف حاصل انحلال جامعه فئودالی و از طرف دیگر تکامل نیروهای مولده از آغاز قرن شانزدهم بود - را به صورت ایده آلی تصویر میکردند که وجودش به گذشته تعلق مییافت. آنان این فرد را بصورت یک حاصل تاریخی ندیده بلکه بعنوان نقطه آغاز تاریخ میانگاشتند، این فرد را نه بمثابه چیزی که در جریان تاریخ تکامل مییابد بلکه بمنزله چیزی که بدست طبیعت بشوت میرسد می پنداشتند زیرا این فرد در نظرشان با طبیعت و تصور آنان از طبیعت انسان جور درمیآمد. این تصویر ایده آلی تا به امروز وجه مشخصه هر دوره نوی بوده است. استوارت که از بعضی جهات مخالف نظرات قرن هجدهمی است و در مقام یک اشرافی در ملاحظات خود از نقطه نظر تاریخی حرکت میکرد از یک چنین تصور ساده لوحانه ای احتراز جست.

در مسیر تاریخ هر چه بیشتر بعقب برگردیم، شاهد وابستگی و تعلق بیشتر فرد و به مقتضای آن فرد تولید کننده به یک مجموعه بزرگتر خواهیم بود. در ابتدا فرد بطرزی بسیار طبیعی، جزئی از خانواده و قبیله ایست که از تکامل همان خانواده پدید میآید؛ بعدها جزء یک جماعت، یکی از اشکال مختلف جماعتی میشود که در اثر کشمکش و ادغام قبایل پدیدار میشود. تنها از بدو قرن هجدهم بود که در جامعه بورژوازی، فرد با اشکال مختلف بافت اجتماعی صرفاً بعنوان وسائلی برای رسیدن به هدفهای شخصی در قالب ضرورتی بیرونی روبرو میشود. لیکن عصری که چنین نظرگاهی را بوجود میآورد - یعنی تصور فرد جدا از اجتماع را - بدون شک عصر تکامل یافته ترین (تابحال) مناسبات اجتماعی (عام از دید این نظرگاه) میباشد. انسان در دقیق ترین مفهوم لغوی آن حیوانیست اجتماعی^{۱۵۳*}: وی نه تنها حیوانی اجتماعی است بلکه حیوانی است که تنها در اجتماع میتواند فردیت پیدا کند. تولید به دست یک فرد جدا افتاده از اجتماع - مورد نادری که در یک صورت میتواند اتفاق بیفتد و آن موقعی است که شخص متمدنی که از قبل تحت نفوذ نیروهای اجتماعی پویائی قرار داشته است بطور تصادفی سر از بیابان درآورد - همانقدر خلاف عقل است که تکامل کلام بدون زندگی و مکالمه افراد با یکدیگر. توقف بیشتر بر سر این مطلب ضرورتی ندارد. چنانچه این پرت و پلاگوئی که در آثار نویسندگان قرن هجدهم بکرات بچشم میخورد یکبار دیگر توسط باستیا، کاری، پرودون و دیگران در اقتصاد سیاسی جدید بطرز بارزی عنوان نشده بود اصلاً نیازی به ذکر آن نبود. البته به مذاق کسی مثل پرودون بیان اصل یک رابطه اقتصادی ایکه از تکامل تاریخی آن بی خبر است، به روالی تاریخی - فلسفی و با استفاده از اساطیر بسیار خوش میآید؛ بطوریکه ادعا میکند فکر حاضر و آماده ای به مغز آدم یا پرومته رسید که از آنروز به بعد مورد استفاده قرار گرفت و قس علیهذا. هیچ چیز کسالت بارتر از افسانه بافی در باره مکان مشترک²⁶⁴ نیست.

باین ترتیب هرگاه ما صحبت از تولید می کنیم منظور نظرماتن همواره تولید در مرحله معینی از رشد اجتماعی و تولید توسط افراد یک جامعه میباشد. بنابراین ممکن است چنین بنظر آید که برای بحث درباره تولید بایستی مراحل مختلف موجود در روند تاریخی رشد را ترسیم نمائیم یا از همان ابتدا اعلام کنیم که قصد ما بررسی یک دوره تاریخی خاص، نظیر تولید بورژوازی جدید است که در حقیقت مطلب مورد بحث ما هم همان است. علی ایحال کلیه دوره های تولیدی دارای برخی مشخصات مشترک میباشند، یعنی دارای برخی مقولات مشترک اند. تولید بطور عام یکنوع تجرید است ولی تجریدی معقول البته تا آنجا که عملاً وجوه مشترک را تأکید و تعریف نموده و لذا از تکرار آنها جلوگیری بعمل میآورد. با اینحال این مفهوم عام یا وجه مشترکی که توسط مقایسه نمایان گردیده است خود، ﴿پدیده﴾ مرکب چندگانه ایست که مقولات متباعدی²⁶⁵ تشکیل یافته

است. برخی عناصر ﴿آن﴾ در تمام دورانها به چشم میخورد. برخی دیگر در چند دوره مشترک است. جدیدترین دوره و قدیمی ترین دوره دارای برخی مقولات مشترک خواهند بود. تولید بدون آنها قابل تصور نیست ولی با وجود آنکه تکامل یافته ترین زبانها دارای قوانین و مقولات مشترکی با بدوی ترین زبانها میباشند با اینحال همین فاصله گرفتن آنها از این مشخصات عام و مشترک است که رشد آنها را تضمین میکند. برای آنکه تفاوت‌های اساسی موجود – علیرغم وحدت ناشی از یکی بودن فاعل، یعنی انسان و مفعول، یعنی طبیعت – نادیده گرفته نشود لازم میآید آن تعاریفی که در مورد تولید بطور اعم بکار برده میشوند از یکدیگر تمیز داده شوند. هیچکدام از اقتصاددانان جدیدی که جاودانگی و انسجام مناسبات اجتماعی موجود را ثابت میکنند این تعاریف را از یکدیگر تمیز نداده اند. من باب مثال هیچ تولیدی بدون ابزار تولید میسر نیست حتی اگر این ابزار دست خالی باشد، ﴿تولید﴾ بدون کار از قبل انباشته شده میسر نیست حتی اگر این کار فقط مهارتی باشد که در اثر عمل مکرر یک انسان اولیه بدست آمده باشد. سرمایه علاوه بر چیزهای دیگر ابزار تولید و کار از قبل مادیت یافته نیز میباشند. در نتیجه سرمایه عبارت از رابطه ای جهانشمول و ازلی است که طبیعت به انسان عطا کرده است، بشرط آنکه انسان کلیه آن عوامل خاصی را که «وسیله تولید» یا «کار انباشته شده» را تبدیل به سرمایه می کند از میان بردارد. باین ترتیب سراسر تاریخ مناسبات تولیدی – مثل آنچه در نوشته های کاری بچشم میخورد – بصورت تحریف حقایقی درمیآید که حکومت ها بطرز موزیانه از این رابطه جهانشمول و ازلی بعمل میآورند.

همانطور که تولید بطور اعم وجود خارجی ندارد همانطور هم تولید عام موجود نیست. تولید همواره یا شاخه بخصوصی از تولید است – نظیر کشاورزی، دامداری، صنعت – یا کل تولید. اقتصاد سیاسی بهیچ روی تکنولوژی نمیباشد. رابطه مقولات عام تولید در یک مرحله اجتماعی معین با اشکال بخصوص تولید را در جایی دیگر (بعداً) مورد بررسی قرار خواهیم داد.

و بالاخره تولید نه تنها تولید بخصوص است بلکه همواره یک مجموعه اجتماعی معین، یک مضمون اجتماعی ایستکه در کل وسیعتر یا محدودتری از حوزه های تولیدی بکار می افتد. رابطه نمایش نظری تولید با روند واقعی ﴿آن﴾ نیز در اینجا مطرح نیست. تولید بطور اعم. شاخه های بخصوص تولید. کل تولید.

مرسومست که آثار اقتصادی را با بخشی عمومی آغاز نمایند – و درست همین بخش است که تحت عنوان «تولید» آورده میشود، برای مثال رجوع کنید به جان استوارت میل (۲۸) – که به شرایط عمومی تمام تولید میپردازد. این بخش عمومی حاوی نکات زیر است یا مدعی است که نکات زیر را در بر دارد:

۱- شرایطی که بدون وجود آنها تولید میسر نیست. این بدان معناست که عوامل اساسی لازم برای هرگونه تولید الزامیست. ولی این مطلب همانطور که خواهیم دید عملاً به معدودی تعاریف ساده برخورد گشت که با بسط بیشترشان به همانگویی های بی ارزشی منتهی خواهد شد.

۲- شرایطی که بدرجات متفاوت باعث بالا رفتن تولید میشوند، نظیر حالت رونق یا رکود جامعه بطریقی که آدام اسمیت مطرح میکند. برای ارائه این شرایط - که در اثر اسمیت حکم یک نگاه اجمالی 266 را پیدا میکند - برای ارائه اهمیت علمی آن بایستی درجه بارآوری 267 دوره های مختلف رشد تک تک ملت ها را مورد بررسی قرار داد؛ انجام یک چنین بررسی بیرون از چهارچوب موضوع مربوطه قرار میگیرد، معهداً ذکر جنبه هایی که در رابطه با توسعه رقابت، انباشت و غیره قرار دارند ضروری است. پاسخ در شکل عامش به همان بیان عامی برمیگردد که میگوید یک ملت صنعت پیشه زمانی به بالاترین درجه بارآوری دست می یابد که بطور کلی در اوج توسعه تاریخی خود قرار داشته باشد. (در حقیقت یک ملت تا موقعی که نه منفعت بلکه عمل تحصیل منفعت هدف اصلی آن باقی بماند در اوج توسعه صنعتی خود میباشد. از این جهت یانکی ها بر انگلیسی ها تفوق دارند.) یا آنکه مثلاً بعضی نژادها، صورتبندیها، شرایط جوی، اوضاع طبیعی، نظیر موقعیت دریائی، حاصلخیزی خاک و نظائر آن بیشتر از عوامل دیگر در امر تولید دخیل میباشد. این مطلب باز هم به همان بیان همانگویی واری برمیگردد که مدعی است تولید ثروت در جایی که عناصر ذهنی و عینی آن فراهم باشد آسانتر رشد میکند.

البته اینها حقیقتاً مسائلی نیستند که در بخش عمومی «آثار اقتصادی» مورد نظر اقتصاددانان باشد. آنچه در مد نظر آنان قرار دارد - بعنوان مثال رجوع کنید به میل - آنست که تولید بعنوان چیزی متمایز از توزیع و امثالهم را بایستی بصورتی مطرح نمائیم که گویی قوانین طبیعی ازلی ای بر آن حاکم است که مستقل از تاریخ میباشد و در عین حال با مناسبات بورژوائی بصورت قوانین طبیعی انکارناپذیر جامعه رفتار میشود، قوانینی که در هیئت تجرید 268 درآمده اند. اینست قصد کم و بیش آگاهانه سراسر این شیوه برخورد. معهداً تا آنجا که به توزیع مربوط میشود چنین اظهار میشود که بشر در واقع به اندازه معینی از آزادی انتخاب رضا داده است. قطع نظر از تفکیک نابخردانه تولید از توزیع و عدم توجه ارتباط حقیقی آنها با یکدیگر از همان آغاز کار هیچگونه شکی در این مطلب نبایستی داشت که عدم تشابه شیوه توزیع در مراحل مختلف یک جامعه هر چه باشد بهر صورت بایستی - همانطور که در مورد تولید ضرورت دارد - بر روی جنبه های مشترک آن تأکید بعمل آورد و بهمین ترتیب نیز بایستی مغشوش نمودن و محو کلیه اختلافات تاریخی قوانینی که میان تمام ابناء بشر مشترک است امکان پذیر باشد. برای مثال برده، سرف و کارگر اجرتی همگی آن مقدار خوراک دریافت میکنند که بقای آنانرا بعنوان

برده، سرف یا کارگر اجرتی تضمین نماید. فاتحی که از راه دریافت خراج اموراتش را میگذراند یا مأموری که از قبل مالیات زندگی میکند یا موجری که عایدش از دریافت اجاره تأمین میشود یا کاهنی که از دریافت صدقه روزیش فراهم میآید یا روحانی ای که از عشریه 269 دریافتی گذران میکند همه و همه بخشی از محصولی اجتماعی را دریافت می نمایند که بوسیله قوانینی جدا از قوانین تعیین کننده سهم برده و امثالهم تعیین میشود. دو عامل اصلی ای که تمام اقتصاددانان در این قسمت ملحوظ میدارند عبارتند از: ۱- مالکیت و ۲- حفاظت از آن توسط هیئت قضائی، پلیس و غیره. فقط یک پاسخ کوتاه کافی است:

در مورد اول: تولید همواره عبارتست از قبض 270 طبیعت توسط یک فرد در درون و با کمک یک سازمان اجتماعی معین. در این مفهوم همانگویی خواهد بود اگر بگوئیم که مالکیت (قبض) شرط تولید است. پریدن از این «مالکیت» به شکل مشخصی از مالکیت، نظیر مالکیت خصوصی (شکل متضادی که مستلزم شرط عدم مالکیت 271 میباشد) کاریست بسیار عبث. تاریخ نشان داده است که برعکس، شکل اصلی و اولیه مالکیت همان مالکیت اشتراکی است (نظیر آنچه در میان هندیها، اسلاوها، سلت ها و غیره وجود داشته است) و مالکیت اشتراکی در قالب مالکیت جماعتی برای مدتی مدید نقش مهمی را ایفاء مینماید. مسئله اینکه ثروت تحت کدام شکل از مالکیت رشد سریعتری دارد در اینجا مورد بحث ما نیست. بهر صورت همانگویی خواهد بود اگر بگوئیم آنجا که از هیچگونه مالکیت خبری نیست از تولید هم سراغی نمیتوان گرفت و لذا هیچ اجتماعی هم نمیتواند وجود داشته باشد. استفاده ای که متضمن هیچ استفاده ای نباشد تضادی لغوی است.

در مورد دوم: حفاظت از آنچه بدست آمده و غیره. چنانچه مضمون واقعی این مطالب پیش پا افتاده 272 را بشکافیم متوجه خواهیم شد که حاوی معنایی بیشتر از آنند که مولفینشان از آن درک میکنند، بدان معنا که هر شیوه تولیدی مصدر مناسبات قانونی و اشکال سیاسی و... خاص خود میباشد. این نشانه خامی و عدم درک همه جانبه ماست اگر عوامل از لحاظ ارگانیک مرتبط را در رابطه تصادفی با یکدیگر یعنی در یک ارتباط انعکاسی 273 ساده قرار بدهیم آنچه اقتصاددانان بورژوائی در نظر دارند اینست که تولید همراه با پلیس امروز، نرم تر به پیش برده میشود تا مثلاً تحت قانون چماق. آنان فراموش میکنند که قانون چماق هم بهرحال قانون است، و قانون قدرتمندان - بشکلی دیگر - هنوز هم حتی در بطن «حکومت مشروطه» آنها به بقای خود ادامه میدهند.

در عین آنکه شرایط اجتماعی متناسب با مرحله بخصوصی از تولید هنوز سیر تکاملی خود را طی میکنند و یا مدتی است که رو به اضمحلال نهاده است، طبیعی است که در روند تولید

اختلالاتی صورت گیرد. هر چند این اختلالات شدت و ضعف داشته و دامنه نفوذشان متفاوت است. خلاصه اینکه مقولاتی وجود دارند که در تمام مراحل تولید مشترک بوده و بر مبنای استدلالی بعنوان مقولات عام تثبیت میگردند؛ بهر صورت اصطلاح شرایط عام هرگونه تولید چیزی نیست بجز مفهومی انتزاعی که مبین هیچ یک از مراحل تاریخی حقیقی تولید نمیشود.

۲_ مناسبات عام تولید با توزیع، مبادله و مصرف

قبل از شروع تحلیل بیشتر از تولید لازم است مباحث متعددی که اقتصاددانان به همراه آن مطرح می کنند مورد توجه قرار گیرند.

مفهوم بسیار بدیهی آنها بدین قرار است: _ اعضای جامعه در روند تولید، محصولات طبیعی را مطابق با نیازهای بشری بکار می برند (تولید می کنند، شکل میدهند)؛ توزیع، تعیین کننده سهمی است که از این محصولات نصیب فرد میشود؛ مبادله وسیله ای بدست فرد میدهد که با استفاده از آن بتواند بخشی از محصولاتی که در نتیجه توزیع نصیب وی شده است را به محصولات بخصوص مورد نیازش تبدیل نماید؛ و بالاخره محصولات در اثر مصرف، به اشیاء مصرفی مبدل میگردند، یعنی بوسیله افراد بکار برده میشوند. وظیفه تولید بوجود آوردن اجناس مورد احتیاج است؛ توزیع، آن اجناس را مطابق قوانین تخصیص میدهد؛ مبادله به نوبه خود مبادرت به توزیع اجناسی میکند که قبلاً منطبق با نیازهای فرد تخصیص یافته اند؛ نهایتاً محصول در «مرحله» مصرف، این حرکت اجتماعی را ترک گفته مبدل به شیئی بیواسطه ای شده در خدمت نیازی فردی قرار میگیرد که استفاده از آن نیاز مربوطه را مرتفع میسازد. باین ترتیب تولید بصورت مبداء حرکت، مصرف بعنوان هدف، توزیع و مبادله بعنوان واسطه نمودار میگردند. توزیع و مبادله دارای شکلی دوگانه اند زیرا مطابق تعریف، توزیع بوسیله جامعه و مبادله بوسیله افراد صورت واقعیت بخود میگیرد. اشخاص در تولید جنبه عینی پیدا نموده و اشیاء در مصرف# جنبه ذهنی کسب میکنند؛ در توزیع، این جامعه است که بتوسط مقررات عام حاکم بر خود واسطه بین تولید و مصرف قرار میگیرد؛ این وساطت در مبادله در نتیجه تصمیمات اتفافی افراد صورت میگیرد.

توزیع، نسبت (مقدار) محصولاتی را تعیین میکند که به فرد تعلق میگیرد، مبادله محصولاتی را تعیین میکند که فرد مطابق آنچه توزیع بعنوان سهم وی مقرر کرده است خود را صاحب آن میداند.

باین ترتیب تولید، توزیع، مبادله و مصرف تشکیل یک قیاس منطقی 274 مناسبی را میدهند؛

تولید معرف عام، توزیع و مبادله معرف خاص و مصرف معرف مورد واحدی است که تمامی آنها را در بر میگیرد. با وجود آنکه اینها بطور متوالی پشت سرهم قرار میگیرند ولیکن توالی آنها بسیار تصنعی است. تولید تابع قوانین عام طبیعت است؛ توزیع تابع عوامل اجتماعی تصادفی بوده و لذا قادر است بر تولید تأثیر کم و بیش سودمندی داشته باشد؛ مبادله که حرکت اجتماعی مشخصی است بین ایندو واقع میشود؛ و مصرف بمثابه عملی اختتامی که نه تنها بعنوان هدف نهائی بلکه بعنوان مقصود غائی تلقی گردیده خارج از حوزه اقتصاد قرار میگیرد مگر آنکه بر مبداء حرکت ﴿این دور تسلسلی﴾ اثری بگذارد که باعث شروع مجدد کل روند گردد.

مدعیانی که اقتصاددانان را متهم به تفکیک نابخردانه عناصر مرتبط بیکدیگر مینمایند چه به مبانی اقتصاد سیاسی معتقد باشند چه نباشند تفاوتی در اصل قضیه نمیکند زیرا اینان نیز بهر حال یا از همان پایگاه فکری، بحث خود را عنوان میکنند یا از پایگاهی نازلتر. هیچ چیز قابل نکوهش تر از آن نیست که اقتصاددانان، تولید را بعنوان نفس هدف قلمداد نمایند و اهمیت توزیع را بیای اهمیت تولید برسانند. این گونه برداشت اقتصاددانان مبتنی بر این فکر است که توزیع، حوزه ای جداگانه و مستقل از تولید بوده و در کنار آن قرار میگیرد. از آن گذشته آنها عوامل مختلف را بعنوان یک کل واحد در نظر نمیگیرند؛ مثل آنکه گوئی تفکیک تولید از توزیع بجای آنکه از واقعیت برخاسته به متون کتب راه یافته باشد از متون کتب برخاسته خود را به واقعیت زندگی تحمیل کرده است، و گوئی مسئله آشتی دیالکتیکی مفاهیم است نه حل شرایط واقعی موجود.

الف. ﴿تولید و مصرف﴾

تولید در عین حال مصرف نیز میباشد، مصرفی که بدو شکل درمیآید – مصرف ذهنی و مصرف عینی. اولاً فردی که در حین تولید قابلیت های خود را پرورش میدهد در عین حال آن قابلیت ها را به مصرف هم میرساند. یعنی آنها را در جریان عمل تولید، مصرف میکند همانطور که در جریان تولید مثل طبیعی قوه حیاتی به مصرف میرسد. دوماً تولید عبارت از مصرف وسایل تولیدیست که تا ذره آخر مورد استفاده قرار گرفته و بعضاً (نظیر سوخت) به اجزاء ساده تری تقسیم میشود. این مطلب مشمول مصرف مواد خام نیز میگردد که جذب شده و هیچگاه به شکل و کیفیت اولیه خود باز نمی گردد. باین ترتیب خود عمل تولید نیز در تمام مراحل خود، عملی است مصرفی. اقتصاددانان نیز باین حقیقت اذعان دارند. آنها مصرف مولد²⁷⁵ را هم تولیدی میخوانند که در عین حال با مصرف یکسان است و هم مصرفی که مستقیماً با تولید همزمان.

یکسانی تولید با مصرف به حکم اسپینوزا برمیگردد که: تعیین کردن همانا نفی کردن است. 276

لیکن این تعریف مصرف مولد تنها باین خاطر عنوان می‌گردد که مصرف یکسان با تولید را از مصرف بمعنای اخص – که در مقابل بعنوان آنتی تز از بین برنده تولید قلمداد میشود – تفکیک نماید. لذا اجازه بدهید به بررسی مصرف بمعنای اخص پردازیم.

همانطور که تولید گیاه در طبیعت متضمن مصرف قوای حیاتی و مواد شیمیائی است همانطور هم مصرف بطور همزمان همان تولید است. لازم به توضیح نیست که بدن انسان را خود انسان میسازد، مثلاً از طریق تغذیه که یکی از اشکال مصرف است. همین مطلب در مورد هر نوع مصرف دیگری که بنحوی از انحاء به تولید جنبه ای از انسان کمک میرساند نیز صادق میباشد. لذا این «تولید» تولیدی است مصرفی. با این وجود اقتصاد سیاسی مدعی است این نوع تولیدی که با مصرف یکسان است نمود ثانوی ایست که از نابودی محصول اول ناشی میشود. در نوع اول تولید، تولید کنندگان جنبه شیئی، و در نوع دوم تولید، اشیاء تولید شده بوسیله تولید کننده جنبه شخصی پیدا میکنند لذا این تولید مصرفی – اگر چه معرف وحدت مستقیم تولید با مصرف است – ولی اساساً شکل متفاوتی از تولید به معنای اخص میباشد، وحدت بی واسطه فوق، که در آن تولید همزمان با مصرف و مصرف همزمان با تولید است تأثیری بر دوگانگی همزمان آنها ندارد.

باین ترتیب تولید در عین حال همان مصرف و مصرف در عین حال همان تولید است. هر کدام بطور همزمان نقطه مقابل خود میباشد، با اینحال در همان موقع یک حرکت واسطه بین آندو صورت میگیرد. تولید منتهی به مصرفی میشود که مصالحش را فراهم میآورد؛ مصرف بدون تولید عاری از هدف میباشد. در ضمن، مصرف از طریق فراهم آوردن مقصودی برای محصولات تولید شده ای که برای برآوردن آن مقصود تولید شده اند، منتهی به تولید میگردد. محصول تنها در مصرف است که به اختتام نهائی خود نائل میآید. راه آهنی که هیچکس از طریق آن سفر نمیکند و از اینرو مورد هیچ استفاده ای قرار نمیگیرد و بهیچ مصرفی نمیرسد بنحوی بالقوه راه آهن است نه بالفعل. بدون تولید، مصرف وجود ندارد همینطور هم بدون مصرف، تولید موجودیت پیدا نمیکند زیرا در آنصورت تولید بی فایده میبود. مصرف بدو دلیل مولد تولید است.

۱- زیرا محصول فقط از طریق مصرف مبدل به محصول حقیقی میگردد. مثلاً لباس تنها وقتی حقیقتاً لباس میشود که پوشیده شود، خانه ای که کسی در آن سکونت ندارد در حقیقت خانه نیست؛ بعبارت دیگر یک محصول تنها در مصرف است که بعنوان شکل متمایز یک شیئی طبیعی ساده، بصورت یک محصول تظاهر مینماید و تبدیل به یک محصول میشود. این فقط مصرف است که با از بین بردن محصول، آخرین صیقل را بآن میدهد، زیرا محصول نه باین خاطر محصول است

که فعالیت مادیت یافته است بلکه باین دلیل محصول است که شیئی موضوع فعالیت است.

۲- زیرا مصرف، ایجاد نیاز برای تولید جدید میکند و ازاینرو برای تولید دلیل وجودی و ذاتاً عملی عرضه میدارد. مصرف انگیزه تولید میشود و از برای تولید، هدف بوجود میآورد. اگر قبول کنیم که تولید واقع در دنیای خارج به مصرف هدف می بخشد به همان اندازه هم این مطلب قابل قبول میگردد که مصرف، هدف تولید را بعنوان یک مفهوم، یک تصویر درونی، یک نیاز، یک انگیزه و یک مقصود به ثبوت می رساند. مصرف هدف تولید را به شکلی مطرح میکند که هنوز ذهنی است. هیچ تولیدی بدون یک احتیاج نیست لیکن مصرف، احتیاج را دوباره خلق میکند.

نکات مشابه در مورد تولید عبارتند از:

۱- تولید مواد و مصالح، یعنی شیئی مورد مصرف را فراهم میآورد. مصرف بدون هدف، مصرف نبوده و از اینجهت تولید، خالق و بوجود آورنده مصرف است.

۲- تولید نه تنها شیئی مورد مصرف را فراهم میآورد بلکه به مصرف خصلت، صیقل و شکل متمایزی می بخشد. همانطور که مصرف به محصول صیقل نهائی را بعنوان یک محصول میدهد تولید هم به مصرف صیقلی نهائی می دهد. از یک جهت شیئی مزبور صرفاً یک شیئی عام نبوده بلکه شیئی بخصوصی است که بایستی بطریقی بخصوص بمصرف برسد، به طریقی که توسط تولید تعیین میگردد. گرسنگی همان گرسنگی است؛ ولی گرسنگی ایکه با گوشت پخته و استفاده از کارد و چنگال برطرف میشود با گرسنگی ایکه با بلعیدن گوشت خام و استفاده از چنگ و دندان فرو می نشیند تفاوت دارد. باین ترتیب تولید نه فقط مبادرت به تولید شیئی مورد مصرف میکند بلکه شیوه مصرف را هم بوجود میآورد، و آنهم نه فقط بطریقی عینی بلکه بطریقی ذهنی. بنابراین تولید بوجود آورنده مصرف کننده است.

۳- تولید نه تنها مواد و مصالح برآوردن یک احتیاج را فراهم میکند بلکه نیاز برای خود آن مواد و مصالح را نیز بوجود میآورد. زمانیکه مصرف از حالت خامی بدوی اولیه و بیواسطه خود بیرون میآید - و باقی مانده آن در آن حالت باین علت است که تولید هنوز در حالت نیم بند بدوی ای بسر میبرد - خود خواسته ایست که بوسیله شیئی ﴿مصرفی﴾ بوجود آمده است. احتیاج به یک شیئی با مشاهده حسی 277 آن شیئی بوجود میآید. یک شیئی هنری 278 جمعیتی را میآفریند که دارای ذوق هنری بوده از زیبایی لذت میبرد، این مطلب در مورد هر محصول دیگر نیز صادق است. باین مناسبت تولید نه تنها مفعول برای فاعل میسازد بلکه فاعل هم برای مفعول تولید میکند.

ازاینرو تولید، مصرف را بوجود میآورد؛ ۱- از طریق فراهم آوردن مواد و مصالح مورد مصرف؛ ۲- بوسیله تعیین شیوه مصرف؛ ۳- با بوجود آوردن حس احتیاج در مصرف کننده برای اشیائی که

برای اولین بار بصورت محصولات عرضه میکند. بنابراین تولید، شیئی مورد مصرف، شیوه مصرف و میل به مصرف را بوجود میآورد. مصرف هم بطریقی مشابه با مفروض قرار دادن تولید کننده بعنوان یک نیاز مشخص، در تولید کننده تمایل²⁷⁹ مربوطه را بوجود میآورد.

تشابه مصرف و تولید دارای سه جنبه میباشد:

۱- تشابه مستقیم: تولید مصرف است و مصرف تولید. تولید مصرفی و مصرف مولد. اقتصاددانان هر دو را مصرف مولد میخوانند با اینحال بین آنها تفاوتی قائلند. در نوشته های آنها اولی بعنوان تجدید تولید قلمداد میگردد و دومی بعنوان مصرف مولد. کلیه بررسیهای مربوط به اولی در اطراف کار مولد و کار غیر مولد بوده بررسیهای مربوط به دومی در زمینه مصرف مولد و غیر مولد است.

۲- هر یک در عین آنکه بر دیگری تأثیر میگذارد وسیله آنهم قرار میگیرد؛ اینرا وابستگی متقابل آنها میخوانند؛ آنها باین ترتیب در رابطه متقابلی قرار گرفته لازم و ملزوم یکدیگر میشوند ولی با این تفصیل بیرون از یکدیگر و مجزا از هم میباشند. تولید مواد و مصالحی را فراهم میآورد که هدف خارجی مصرف است و مصرف فراهم آورنده نیاز است، یعنی هدف داخلی یا منظور نظر تولید. هیچ مصرفی بدون تولید نیست و هیچ تولیدی هم بدون مصرف. این حکم به اشکال مختلف در اقتصاد سیاسی ظاهر میگردد.

۳- تولید نه فقط در عین حال مصرف است و مصرف در عین حال تولید و نه اینکه تولید فقط وسیله مصرف باشد و مصرف مقصود از تولید - یعنی هر یک فراهم آورنده موضوع دیگری است بنحویکه تولید عین خارجی مصرف و مصرف عین مفهومی تولید میباشد - بعبارت دیگر هر یک از آنها نه تنها بطور همزمان عبارت از دیگری است و نه فقط هر یک علت دیگریست، بلکه هر یک از آنها از طریق ادامه خود خالق دیگری بوده خودش را بصورت دیگری خلق میکند. تنها مصرف است که روند تولید را خاتمه میدهد زیرا مصرف، محصول را بعنوان یک محصول با مصرف نمودن شکل مشخص مستقل آن، تکمیل میکند. علاوه بر آن مصرف بواسطه نیاز به تکرار خود موجب تکمیل قابلیت هائی میگردد که طی اولین روند تولید تکامل مییابند و این قابلیتها را به «انواع و اقسام» مهارت ها مبدل میگرداند. بنابراین مصرف عملی است اختتامی که نه فقط محصول را مبدل به محصول میکند بلکه تولید کننده را هم مبدل به تولید کننده مینماید. از طرف دیگر تولید بواسطه ایجاد شیوه معینی از مصرف، مبادرت به ایجاد مصرف میکند و با فراهم آوردن انگیزه مصرف، قابلیت مصرف کردن را بصورت یک نیاز درمیآورد. آخرین نوع تشابهی که در بند ۳ فوق منظور گردیده است را اقتصاددانان بهنگام بحث در زمینه رابطه عرضه با تقاضا، اشیاء با احتیاجات، احتیاجاتی که بوسیله جامعه بوجود میآید با احتیاجات طبیعی، به

صور مختلف تعبیر کرده اند.

بعد از اینهمه شرح و تفسیر، برای شخص معتقد به هگل هیچ چیز ساده تر از قبول این فرض نیست که تولید با مصرف یکسانست. نه فقط سخن پردازان 280 سوسیالیست بلکه اقتصاددانان قلمفرسائی 281 نظیر سه نیز همین فرض را باین ترتیب کرده اند که میگویند اگر ما یک ملت _ یا بشریت در معنای مجردش _ را در نظر بگیریم باین نتیجه خواهیم رسید که تولید آن ملت چیزی بجز مصرف آن ملت نیست. استورچ (۲۹) نشان داده است که این قضیه عنوان شده از طرف سه نادرست است زیرا یک ملت تمام محصولات خود را به مصرف نمی رساند بلکه بایستی قسمتی از آنرا بحساب وسائل تولید، سرمایه ثابت و امثالهم منظور نماید. علاوه بر آن در نظر گرفتن جامعه بعنوان یک فاعل واحد درست نمیباشد. زیرا چنین برخوردی بدور از واقعیت است. در رابطه با یک فاعل واحد، تولید و مصرف به صورت نمودهائی از یک عمل واحد به نظر خواهند آمد. در اینجا فقط بر روی اساسی ترین وجه تشابه فوق تأکید شده است باین عبارت که اگر تولید و مصرف را بعنوان فعالیتهای یک فاعل یا افراد واحد در نظر بگیریم در هر حال به شکل نمودهائی روندی نمایان خواهند شد که مبداء حرکت واقعی آن تولید است که به این مناسبت تولید بعنوان عامل تعیین کننده قلمداد خواهد گردید. مصرف بعنوان یک ضرورت و یک نیاز، خود یکی از جنبه های ذاتی فعالیت مولد است؛ بهر صورت مصرف بعنوان یک نیاز عبارت از نقطه ایست که عمل تحقق و بدنبال آن نیز مرحله قطعی آغاز میگردد، عملی که سراسر روند مزبور در آن خلاصه میشود. فردی مبادرت به تولید یک شیئی می نماید و با مصرف آن مجدداً به نقطه مبداء باز میگردد؛ ولیکن او بعنوان فردی مولد باز میگردد فردی که خودش را تجدید تولید مینماید. باین ترتیب مصرف مرحله ای از تولید است.

اما در جامعه رابطه تولید کننده با محصول تکمیل شده رابطه ای غیر ذاتی 282 است و بازگشت محصول به فاعل ﴿تولید کننده﴾ تابع روابط وی با افراد دیگر است. محصول آنآ به قبض وی در نمی آید. علاوه بر آن چنانچه وی در درون جامعه مبادرت به تولید نماید هدف وی بکار بردن آنی محصول نیست. توزیعی که بر مبنای قوانین اجتماعی، سهم فرد را از عالم محصولات تعیین میکند بین تولید کننده و محصولات، یعنی تولید و مصرف مداخله میکند.

باین ترتیب آیا توزیع، بخش مستقلی است که بیرون از تولید و در کنار آن قرار میگیرد؟

ب. ﴿تولید و توزیع﴾

هنگامیکه آثار اقتصادی را از نظر میگذرانیم این نکته فوراً توجهمان را جلب میکند که هر

چیز دوبار ذکر شده است، مثلاً بهره مالکانه، دستمزد، بهره و سود هم تحت عنوان توزیع آورده میشوند و هم بعنوان عوامل تولید تحت عناوین تولید، زمین، کار و سرمایه قرار میگیرند. از همان ابتدای کار روشن است که سرمایه دوبار منظور گردیده است، یکبار بعنوان عامل تولید و یکبار دیگر بعنوان منبع درآمد؛ یعنی بعنوان شکل تعیین کننده و معین توزیع. باین واسطه بهره و سود هم بهمین ترتیب در «مبحث» تولید وارد میشوند. زیرا سرمایه در قالب بهره و سود است که افزایش پیدا کرده رشد میکند و ازاینرو بهره و سود مراحل از تولید آن میباشند. بهره و سود بعنوان اشکالی از توزیع مستلزم وجود سرمایه بعنوان یک عامل تولیدی میباشد. علاوه بر آن بهره و سود شیوه های تجدید تولید سرمایه نیز میباشند.

دستمزد، معرف کار اجرتی نیز میباشد که در بخش دیگری مورد بررسی قرار میگیرد؛ وظیفه بخصوصی که کار بعنوان عامل تولید در یک مورد انجام میدهد در موردی دیگر بعنوان وظیفه توزیع ظاهر میشود. چنانچه کار، دارای شکل متمایز کار اجرتی نمیبود سهم آن در محصول به صورت دستمزد ظاهر نمیگشت همچنانکه در برده داری ظاهر نمیشود. و بالاخره بهره مالکانه - چنانچه پیشرفته ترین شکل توزیعی را اختیار کنیم که به توسط آن مالکیت زمین، سهمی در محصول به خود اختصاص میدهد - مستلزم وجود املاک وسیع (بطور مشخص کشاورزی به مقیاس وسیع) بعنوان یک عامل تولید است نه زمین بطور اعم؛ بهمین ترتیب دستمزد نیز مستلزم وجود کار بطور اعم نیست. لذا روابط و شیوه های توزیع چیزی به جز جنبه های معکوس عوامل تولید نمیباشند. فردی که شرکتش در تولید، شکل کار اجرتی بخود میگیرد سهمی در محصول حاصل تولید - بشکل دستمزد پیدا میکند. ساخت توزیع تماماً بوسیله ساخت تولید تعیین میگردد. خود توزیع نه فقط در رابطه با محتوی آن - زیرا فقط حاصل تولید قابل توزیع میباشد - بلکه در رابطه با شکل آن نیز حاصل تولید است زیرا شیوه بخصوص شرکت انسانها در تولید تعیین کننده شکل خاص توزیع میباشد، شکلی که آنها بدان شکل در توزیع سهم میگردند. بطور کلی صحبت از زمین در بخش مربوط به تولید و اجاره در بخش مربوط به توزیع و غیره کاریست عبث.

باین مناسبت اقتصاددانانی نظیر ریکاردو که متهم به تأکید خاص بر امر تولید شده اند، توزیع را بعنوان موضوع مختص اقتصاد سیاسی قلمداد نموده اند زیرا آنان بطور غریزی اشکال توزیع را به مثابه دقیق ترین بیانی میگیرند که عوامل تولید در یک جامعه معین بدان اشکال درمیآیند. توزیع در نزد یک فرد واحد طبیعتاً به صورت قانونی اجتماعی جلوه میکند که تعیین کننده جایگاه آن فرد در چهارچوب تولیدی است که وی در آن چهارچوب مبادرت به تولید مینماید؛ باین ترتیب توزیع مقدم بر تولید است. فردی که فاقد سرمایه یا مالکیت زمین میباشد در نتیجه توزیع

اجتماعی از بدو تولد متکی به کار اجرتی است. ولی این اتکا خود حاصل وجود سرمایه و مالکیت زمین بعنوان عوامل مستقل تولید میباشد.

زمانیکه کل جامعه را در نظر بگیریم ملاحظه خواهیم نمود که باز جنبه دیگری از توزیع وجود دارد که بنظر مقدم بر تولید آمده و تعیین کننده آن میباشد، گوئی عاملی است که مقدم بر اقتصاد است. ملتی فاتح میتواند سرزمین تسخیر شده را بین فاتحین تقسیم نماید و باین طریق شیوه مشخصی از تولید و شکل مشخصی از مالکیت زمین را بزور برقرار نماید و ازاینرو ﴿نحوه﴾ تولید را تعیین نماید. یا ساکنین کشور مغلوب را به بردگی کشیده باین ترتیب مبنای تولید را بر بیگاری بنا نهد. یا ملتی ممکن است طی یک انقلاب، املاک بزرگ را به قطعاتی تقسیم نماید و لذا در نتیجه توزیع جدید خصلت تولید را تغییر دهد. یا ممکن است قوانین مالکیت زمین را در دست خانواده های بخصوصی دوام بخشد یا کار را امتیازی موروثی قرار داده و از این رو نظام کاستی²⁸³ برقرار نماید. از کلیه این موارد که نظایرشان در تاریخ رویداده است چنین برمیآید که توزیع به وسیله تولید تنظیم و تعیین نشده بلکه برعکس، این تولید است که بوسیله توزیع تنظیم و تعیین میگردد.

توزیع مطابق با سطحی ترین تغییرات عبارتست از توزیع محصولات؛ توزیع بااستناد این تعبیر، از تولید فاصله بیشتری گرفته ظاهراً از آن مستقل میگردد. ولی توزیع قبل از آنکه توزیع محصولات باشد ۱- توزیع وسایل تولید و ۲- (که جنبه دیگری از همان وضع است) توزیع اعضای جامعه در انواع مختلف تولید (گروه بندی افراد تحت مناسبات تولیدی معینی) میباشد. چنان پیداست که توزیع محصولات صرفاً حاصل توزیعی است که شامل روند تولید بوده و تعیین کننده ساخت آن میباشد. بدیعی است که بررسی تولید جدا از این توزیع که جزء متشکله آنست عمل انتزاعی بیموردیست؛ حال آنکه برعکس، توزیع محصولات، خود بخود بوسیله آن توزیعی تعیین میشود که در ابتدا عامل تولید است. ریکاردو، اقتصاددان چیره دست تولید، که هدفش درک ساخت اجتماعی مشخص تولید جدید بود بهمین دلیل اعلام میدارد که موضوع مورد بحث اقتصاد سیاسی معاصر توزیع است و نه تولید. این مطلب موید بی رنگ شدن حنای آن اقتصاددانانی است که تولید را به منزله حقیقتی ازلی قلمداد نموده تاریخ را محدود به قلمرو توزیع میدانند.

واضح است که مسئله رابطه موجود بین آن شکل از توزیع که تعیین کننده تولید است با خود تولید به مبحث تولید تعلق دارد. اگر حداقل در این مورد بایستی چنین گفته شود که از آنجائیکه تولید لزوماً از توزیع خاصی از وسائل تولید آغاز میگردد بنابراین توزیع بهمین اندازه مقدم بر و لازمه تولید میباشد، پس پاسخ آن بشرح زیر خواهد بود. تولید حقیقتاً دارای شرایط و لوازمی

میباشد که تشکیل دهنده عوامل متشکله آن میباشند. این عوامل در ابتدا ممکن است چنین بنظر آیند که بطور طبیعی تکامل یافته اند. علی ایحال این عوامل در جریان تولید از صورت عوامل بطور طبیعی تکامل یافته به عوامل تاریخی تحول می یابند و با وجود آنکه ممکن است بعنوان پیش شرطهای طبیعی یک دوره نمودار شوند با اینحال حاصل تاریخی دوره دیگری میباشند. آنها بطور مستمر بوسیله خود روند تولید دستخوش تغییر میشوند. بعنوان مثال استفاده از ماشین آلات منجر به تغییراتی در توزیع هم وسائل تولید و هم محصول گردید. مالکیت زمینهای بزرگ جدید نه تنها بواسطه داد و ستد جدید و صنعت جدید بلکه بواسطه استفاده از صنعت جدید در کشاورزی بوجود آمد.

مسائل فوق الذکر را میتوان در نهایت باین صورت تجزیه نمود: شرایط تاریخی عام چه نقشی در تولید ایفا می نمایند و رابطه تولید با کل رشد تاریخی چیست؟ روشن است که این مسئله در تحلیل و بحث تولید مطرح میگردد.

به سئوالاتی که فوقاً بطرز اجمالی مطرح گردیدند میتوان خیلی کوتاه پاسخ داد. از برای فتوحات سه حالت زیر متصور است. ملت فاتح ممکن است شیوه تولید خود را بر ملت مغلوب تحمیل نماید (بعنوان مثال کاری که انگلیسی ها در طی این قرن در ایرلند و تا حدی در هند کردند)؛ یا ممکن است از مداخله در شیوه تولید سابق خودداری کرده به دریافت خراج قناعت ورزد (مثل ترک ها و رومیان)؛ یا ممکن است فعل انفعالاتی بین آندو صورت گیرد که باعث تکوین نظام جدیدی بمشابه ترکیبی از آندو گردد (این امر بعضاً در فتوحات ژرمن ها صورت گرفت). بهر صورت این شیوه تولید است - خواه شیوه تولید ملت غالب باشد خواه شیوه تولید ملت مغلوب و خواه نظام نوی که از ادغام آندو پدید آمده - که شیوه توزیع اتخاذ شده نوین را تعیین میکند. اگر چه شیوه نو توزیع بصورت پیش شرط دوره جدیدی از تولید نمودار میشود ولیکن بنوبه خود حاصل تولید میباشد، حاصلی که صرفاً از طریق تکامل تاریخی تولید بطور اعم حادث نشده بلکه بوسیله شکل تاریخی خاصی از تولید روی میدهد.

مثلاً مغولهایی که در روسیه ویرانی بیار آوردند به مقتضای شیوه تولیدشان یعنی حشم داری عمل میکردند که برای آن، وجود نواحی غیرمسکونی وسیع ضرورتی اساسی داشت. بربرهای ژرمنی که شیوه تولید متعارفشان کشاورزی به کمک سرف ها بود و بطور پراکنده در روستاها زندگی میکردند به سهولت هر چه تمامتر ایالات روم را با احتیاجات خود وفق دادند زیرا تمرکز مالکیت زمین در آنجا قبلاً مناسبات کشاورزی قدیمتر را از میان برده بود.

از دیر باز عقیده بر آن بوده است که مردم در برخی اعصار از طریق نهب و غارت روزگار میگذراندند. ولی برای آنکه بتوان دست به غارت زد بایستی چیزی برای غارت وجود داشته باشد و

این مطلب بطور ضمنی موید وجود تولید است. علاوه بر آن نحوه غارت خود بستگی به نحوه تولید دارد، مثلاً ملتی که به دلالتی سهام میپردازد را نمیتوان آنطوری غارت نمود که یک ملت رمه دار را.

وسائل تولید را با به بردگی کشیدن مستقیم میتوان غارت نمود. ولی در این حالت لازم میآید که ساخت تولید در کشوری که بردگان بآنجا کشانده میشوند کار برده وار را بپذیرد یا آنکه بایستی (نظیر آمریکای جنوبی و امثالهم) شیوه تولید مناسب با کار برده وار بوجود آید. از طریق وضع قوانین میتوان مالکیت وسائل تولیدی بخصوصی نظیر زمین را در بعضی خانواده ها برای همیشه برقرار نمود. این قوانین فقط در صورتی اهمیت اقتصادی کسب میکنند که مالکیت زمینهای بزرگ با شیوه تولید اجتماعی سازگار باشد نظیر آنچه در انگلستان وجود دارد. کشاورزی در فرانسه در مقیاس کوچک صورت میگیرد لذا املاک بزرگ به مقتضای کشاورزی در مقیاس کوچک بدست انقلاب تقسیم و توزیع گردید. ولی آیا میتوان مثلاً بضرع قانون به تقسیم نمودن زمین به قطعات کوچک دوام بخشید؟ مالکیت زمین علیرغم این قوانین دوباره به حالت متمرکز خواهد گرائید. تأثیر اعمال قانون بر حفظ شرایط موجود توزیع و اثراتی که از این راه بر تولید باقی میگذارند را بایستی بطور جداگانه مورد بررسی قرار داد.

پ. و بالاخره مبادله و گردش

گردش چیزی نیست بجز مرحله بخصوصی از مبادله یا مرحله بخصوصی از مبادله در کلیت آن. از آنجا که مبادله عملاً مرحله واسطی است بین تولید و توزیع که به توسط تولید و مصرف تعیین میشود؛ علاوه بر آن از آنجا که مصرف خود وجهی از تولید است لذا تولید، مبادله را نیز بعنوان یکی از وجوه خود شامل میگردد.

اولاً پرواضح است که مبادله فعالیتها و مهارتهائی که در خود تولید صورت میگیرد جزء بلاواسطه و اساسی تولید میباشد. دوماً همین مطلب در مورد مبادله محصولات نیز صادق است، البته تا جایی که این مبادله وسیله ای برای ساختن محصول تکمیل شده ای باشد که بمنظور مصرف بیواسطه ساخته میشود. از این جهت عمل مبادله در مفهوم تولید گنجانده شده است. سوماً هر آنچه که بعنوان مبادله بین خریدار و فروشنده نسبت به سازمان مبادله و بعنوان یک فعالیت مولد شناخته شده است تماماً توسط تولید تعیین میگردد. مبادله بصورت موجودیتی مستقل در کنار تولید قرار میگیرد و تنها در مرحله آخر، یعنی زمانی که محصول برای مصرف بیواسطه مبادله میگردد است که از تولید جدا میگردد. ولی ۱- هیچ مبادله ای بدون تقسیم کار

میسر نیست اعم از اینکه این تقسیم کار بطور طبیعی تکامل یافته یا حاصل یک روند تاریخی باشد، ۲_ مبادله خصوصی مستلزم تولید خصوصی است؛ ۳_ شدت مبادله، دامنه و ماهیت آن بوسیله رشد و ساخت 284 تولید تعیین می‌گردد:

نظیر مبادله بین شهر و روستا، مبادله در روستا، مبادله در شهر و غیره. کلیه جنبه های مبادله تا این حد یا مستقیماً مشمول تولید میشوند یا آنکه بوسیله تولید تعیین می‌گردند. نتیجه ای که از این مطلب گرفته میشود این نیست که تولید، توزیع، مبادله و مصرف یکسانند بلکه آنست که اینها حلقه های مرتبطی از یک کل و جنبه های مختلفی از یک کل واحد میباشند. تولید هم در رابطه با جنبه های متضاد تولید و هم در رابطه با مراحل دیگر، مرحله ای تعیین کننده میباشد. روند مزبور همواره با تولید، از نو شروع میشود. در اینکه مبادله و مصرف عواملی تعیین کننده نمیباشند شکی نمیتوان داشت؛ همین مطلب در مورد توزیع به مفهوم توزیع محصولات نیز صادق است. از طرف دیگر توزیع عوامل تولید، خود نمودی 285 از تولید میباشد. باین ترتیب شیوه مشخصی از تولید تعیین کننده شیوه خاصی از مصرف، توزیع، مبادله و مناسبات خاصی از این نمودهای مختلف با یکدیگر میباشد. بهر صورت تولید در معنای محدود آن نیز بنوبه خود بوسیله جنبه های دیگر ﴿آن﴾ تعیین می‌گردد. مثلاً اگر بازار یا حوزه مبادله گسترش یابد حجم تولید رشد کرده و تمایل به تجزیه بیشتر پیدا میکند. تولید در نتیجه تغییرات حادث در توزیع - نظیر تمرکز سرمایه، توزیع متفاوت جمعیت در شهر و روستا و نظائر آن - نیز تغییر میکند. و بالاخره اینکه تولید تابع تقاضاهای مصرف است. بین جنبه های مختلف مزبور فعل و انفعالاتی در جریان است. یک چنین فعل و انفعالات در هر موجود آلی 286 صورت میگیرد.

۳_ روش اقتصاد سیاسی

زمانیکه کشور معلومی را از نقطه نظر اقتصاد سیاسی مورد بررسی قرار میدهیم کار را از جمعیت آن، تقسیم جمعیت به طبقات، شهر و روستا، دریاها، شاخه های مختلف تولید، صادرات و واردات، تولید و مصرف سالانه، قیمتها و امثالهم آغاز میکنیم.

شروع این بررسی با مطالعه عناصر حقیقی و ملموس و پیش شرط های واقعی بنظر کاری عاقلانه می آید، مثل شروع بررسی اقتصادی با جمعیت که پایه و مضمون کل روند اجتماعی تولید است. با اینحال بررسی دقیق تر نشان میدهد که این برخورد غلط است. مثلاً اگر جمعیت بدون توجه به طبقات متشکله آن در نظر گرفته شود، مفهومی انتزاعی خواهد بود. و بهمین ترتیب

در صورتیکه از عوامل پایه ای این طبقات نظیر کار اجراتی، سرمایه و امثالهم شناختی نداشته باشیم این طبقات نیز بنوبه خود جز کلماتی توخالی چیز دیگری نخواهند بود. این عوامل مستلزم وجود مبادله، تقسیم کار، قیمتها و غیره میباشند. مثلاً سرمایه بدون وجود کار اجرتی، ارزش، پول، قیمت و غیره وجود پیدا نمیکند. اگر جمعیت را قرار باشد بعنوان مبداء حرکت اتخاذ کنیم چیزی بجز یک مفهوم بسیار گنگ از یک کل پیچیده نخواهد بود ﴿با اینحال﴾ از طریق تحویل تحلیلی آن به اجزاء معین، به مفاهیم بمراتب ساده تری خواهیم رسید؛ از واقعیاتی که در ذهن نقش می بندند شروع کرده بتدریج تا آنحد به انتزاعات رقیق تر نزدیک میشویم که به ساده ترین تعاریف رسیده باشیم. از این نقطه لازم میآید که مجدداً در جهت مخالف تا آنجا حرکت بنمائیم که یکبار دیگر به مفهوم جمعیت برسیم که اینبار دیگر تصویری گنگ از یک کل نبوده بلکه کلیت دربرگیرنده بسیاری ﴿عوامل﴾ تعیین کننده و مناسبات میباشند. مسیر اول مسیر تاریخی است که اقتصاد سیاسی در آغاز پیدایش خود طی نمود. برای مثال اقتصاددانان قرن هفدهم همواره نقطه شروع حرکت خود را ارگانیسم زنده، جمعیت، ملت، دولت، دولتها و غیره قرار میدادند ولی تجزیه و تحلیل همواره آنها را در آخر کار به کشف چند رابطه انتزاعی قطعی و عام نظیر تقسیم کار، پول و ارزش میرساند. بمجرد آنکه این عوامل جدا از یکدیگر بطرز کم و بیش روشنی استنتاج شده و تحکیم پذیرفت، نظام های اقتصادی ای تکامل یافت که از مفاهیم ساده ای چون کار، تقسیم کار، تقاضا و ارزش مبادله ای شروع کرده به مقولاتی نظیر دولت، مبادله بین المللی و بازار جهانی پیشرفت نمود. بدون تردید روش اخیر روش علمی صحیحی است. مفهوم مشخص به این دلیل مشخص است که ترکیبی 287 از تعینات 288 متعدد است، لذا معرف وحدت جنبه های متنوعی است. بنابراین مفهوم مشخص با وجود آنکه نقطه مبداء حقیقی و ازین رو نقطه مبداء ادراک 289 و تخیل است با اینحال در مباحث استدلالی بمثابه نتیجه و ماحصل داخل میگردد نه بعنوان نقطه شروع. مسیر اول، مفاهیم مشخص و با معنا را تا حد تعاریف انتزاعی تحلیل می برد، مسیر دوم ما را به کمک استدلال از تعاریف انتزاعی به تجدید تولید مفاهیم مشخص ﴿در ذهن﴾ دلالت میکند. هگل باین واسطه دچار این توهم گردید که عالم واقعیت، حاصل تفکری است که خود باعث ترکیب تعمیق و حرکت خود میشود؛ حال آنکه مسیر حرکت از عالم انتزاع به عالم مشخص صرفاً راهی است که طی آن ذهن، مفهوم مشخص را در خود جذب کرده آنرا بصورت یک مقوله ذهنی مشخص تجدید تولید میکند. این عمل بکلی با روند تکاملی خود عالم واقعیت تفاوت میکند. مثلاً ساده ترین مقوله اقتصادی نظیر ارزش مبادله ای مستلزم وجود جمعیت میباشند، جمعیتی که تحت شرایطی معین و در خانواده یا جماعت یا دولت و امثالهم نوع بخصوصی مبادرت به تولید مینماید. ارزش مبادله ای وجود پیدا نمیکند مگر بصورت رابطه

انتزاعی و یکجانبه²⁹⁰ یک کلیت آلی مشخصی که از قبل موجود بوده است. لیکن ارزش مبادله ای بعنوان یک مقوله به عهد نوح برمیگردد. باین ترتیب در برابر شعور – در اینجا مراد شعور فلسفی است – که ذهن مُدرک²⁹¹ را بعنوان انسان حقیقی می شناسد و از این رو دنیای ادراک شده باین صورت را تنها دنیای حقیقی میدانند، تکامل مقولات بمتابسه روند واقعی تولید – که متأسفانه از عالم خارج از ذهن عارض میشود – که حاصلش این دنیاست، نمودار میگردد؛ و این (که در هر حال بیانی همانگویانه²⁹² است) تا آنجا صادق است که کلیت مشخصی که بعنوان کلیتی تصویری و حقیقتی ذهنی اختیار شده است حقیقتاً محصول تفکر و ادراک باشد. تکامل مقولات بهیچ وجه محصول اندیشه خود بخود تکامل یابنده ای که در عالم خارج و در ورای ادراک و تصور جریان مییابد نیست بلکه حاصل تبدیل و دگرگونی مدرکات و تصاویر ذهنی به مفاهیم میباشد. کلیت مزبور بصورتی که در مخیله بعنوان کلیت تصویری نقش می بندد محصول مخیله متعلق است که دنیا را از طریق تنها دریجه ای که به روی آن باز است درک مینماید، طریقی که با درک هنری، مذهبی و تعقلی این دنیا تفاوت دارد. مضمون مشخص در خارج از مخیله و مستقل از آن بسر می برد – البته تا آنجا که مخیله برخورداردی صرفاً گمانی²⁹³ و نظری اتخاذ کند. بنابراین مضمون، یعنی جامعه بایستی همواره بعنوان پیش شرط ادراک در نظر گرفته شود حتی وقتی که روش نظری مورد استفاده قرار میگیرد.

ولی مگر این مقولات ساده دارای موجودیت تاریخی یا طبیعی مستقلی مقدم بر موجودیت تاریخی یا طبیعی مستقل مقولات مشخص تر نمیباشند؟ معلوم نیست. بعنوان مثال هگل بدرستی مالکیت، یعنی ساده ترین رابطه حقوقی را بعنوان نقطه شروع فلسفه حقوق اختیار میکند. بهر صورت هیچ نوع مالکیتی قبل از تکامل خانواده یا روابط خادم و مخدومی که روابطی بسیار مشخص تر میباشند، وجود پیدا نمیکند. از طرف دیگر صحیح تر آن بود که بگوئیم خانواده ها و قبایلی وجود دارند که تا امروز صاحب فقط داری²⁹⁴ بوده اند نه مالکیت، باین ترتیب مقوله ساده تر بصورت رابطه خانواده یا جماعات قبیله ای ساده با مالکیت درمیآید. مقوله مزبور در جوامعی که به مرحله عالیتتری نائل آمده اند بصورت رابطه نسبتاً ساده ای درمیآید که در یک جماعت پیشرفته تر موجودیت پیدا میکند. بهر صورت محمل مشخص نهفته در بطن رابطه مالکیت همواره مفروض قلمداد میگردد. وجود انسانی بدوی که صاحب داری میباشد قابل تصور است؛ ولی داری در این حالت رابطه ای حقوقی نیست. بیان اینکه داری در جریان توسعه تاریخی خود موجب پیدایش خانواده گردید، صحیح نمیباشد. برعکس، داری همواره مستلزم وجود این «مقوله حقوقی مشخص تر» است. معهدا میتوان چنین نتیجه گرفت که مقولات ساده بیانگر روابط یا شرایطی میباشند که بتوانند بدون مفروض قرار دادن رابطه یا شرط پیچیده تری که مفهوماً در

مقوله مشخص تر بیان شده است، موید وضع مشخص ناکاملی²⁹⁵ باشند؛ در حالیکه همان رابطه را میتوان بعنوان یک رابطه تبعی²⁹⁶ در اوضاع و احوال مشخص تکامل یافته تری حفظ نمود. پول میتواند از لحاظ تاریخی قبل از آنکه سرمایه، بانکها، کار اجرتی و غیره پا به عرصه وجود بگذارند، وجود داشته باشد چنانچه وجود هم داشته است. از این جهت چنین میتوان گفت که مقوله ساده تر مبین مناسباتی میباشد که در یک وجود ناکامل جنبه غالب را دارد یا مبین مناسبات تبعی ایست که در یک وجود پیشرفته تر برقرار گشته است؛ مناسباتی که از لحاظ تاریخی قبل از آنکه وجود مزبور وجوه بیان شده در مقوله ای مشخص تر را تکامل داده باشد وجود پیدا میکند. روال تفکر انتزاعی که از ساده ترین مفاهیم شروع کرده بسوی مفاهیم پیچیده تر به پیش میرود تا این اندازه منطبق با رشد تاریخی واقعی میباشد.

از طرف دیگر اینهم حقیقت دارد که برخی صورتبندیهای اجتماعی بسیار توسعه یافته ولی از لحاظ تاریخی ناکاملی وجود دارند که بعضی از پیشرفته ترین اشکال اقتصادی نظیر تعاون، تقسیم کار پیشرفته و امثالهم را بدون استفاده از هیچگونه پول بکار می برند، مانند پرو، پول - و پیش شرط آن مبادله - در کلیه جماعات اسلاوی فاقد اهمیت یا دارای اهمیت ناچیزی است لیکن در سرحدات آنها، جائیکه با جماعات دیگر تجارت صورت گرفته میشود، مورد استفاده قرار میگیرد؛ و بطور کلی فرض اینکه مبادله در درون یک جماعت عنصر سازنده اولیه را تشکیل میدهد اشتباه است. برعکس مبادله در ابتدا در مراودات جماعات مختلف با یکدیگر پدیدار میشود و نه در میان اعضای یک جماعت. با وجود آنکه پول از همان زمانهای اولیه و بطرق مختلف نقش قابل ملاحظه ای ایفا می نماید با اینحال چنین پیداست که در عهد باستان تنها در میان مللی که در مسیر بخصوصی رشد یافته بودند نظیر ملل تجارت پیشه، عامل مسلطی بوده است. بطوریکه تکامل پول - چیزی که پیش شرط جامعه بورژائی جدید است - در میان رومیان و یونانیان بعنوان پیشرفته ترین ملل عهد باستان تنها در دوره اضمحلالشان به منتها درجه خود رسید. باین ترتیب قابلیت های حد اعلائی این مقوله کاملاً ساده از لحاظ تاریخی در پیشرفته ترین مراحل تکاملی جامعه بظهور نرسیده و بدون شک قادر به نفوذ در تمام مناسبات اقتصادی نمیشد. مثلاً مالیاتهای جنسی و داد و ستدهای جنسی حتی در اوج اعتلای امپراتوری روم نیز پایه و اساس آن امپراتوری را تشکیل میداد؛ در حقیقت نظام پولی کاملاً تکامل یافته تنها در ارتش روم وجود داشت و هرگز به تمام شئون کار سرایت نکرد. بنابراین با وجود آنکه مقوله ساده تر ممکن است از لحاظ تاریخی مقدم بر مقوله مشخص تر وجود پیدا کرده باشد با اینحال رشد درونی و بیرونی مقوله ساده تر میتواند در صورتبندی اجتماعی پیچیده ای صورت گیرد حال آنکه مقوله مشخص تر ممکن است در صورتبندی اجتماعی بدوی تری بحد اعلائی تکامل خود برسد.

کار مقوله ای بسیار ساده بنظر میرسد. مفهوم کار در این شکل عام – بعنوان کار بطور اعم – سابقه ای بسیار طولانی دارد. با این وجود «کار» در این سادگی اش از لحاظ اقتصادی بهمان اندازه یک مقوله جدید قلمداد میگردد که مناسبات بوجود آورنده این انتزاع ساده. مثلاً نظام پولی هنوز هم ثروت را به طرز کاملاً عینی بعنوان چیزی میداند که بطور مستقل در قالب پول وجود دارد. در مقایسه با این بینش، برخورد نظام مانوفاکتوری یا تجاری پیشرفت عظیمی بود باین ترتیب که این نظام سرچشمه ثروت را از شیئی به فعالیت ذهنی – کار تجاری یا صنعتی – منتقل نمود، ولی هنوز هم بر این عقیده بود که تنها خود این فعالیت همه جانبه مولد پول است. فیزیوکراتها²⁹⁷ در مقابل این نظام معتقدند که شکل خاصی از کار – کشاورزی – خالق ثروت میباشد و آنان شیئی را دیگر در حجاب پول ندیده بلکه بعنوان محصول بطور اعم، بعنوان حاصل عام کار در نظر میگیرند. این محصول مطابق با این فعالیت کماکان همه جانبه، محصول کشاورزی، عالیترین²⁹⁸ محصول زمین و محصولیست که بطور طبیعی تکامل یافته است.

طرد کلیه محدودیت های قائل شده بر این فعالیت مولد ثروت توسط آدام اسمیت پیشرفت عظیمی بود – در نزد وی کار، هیچیک از کارهای مانوفاکتوری، تجاری و کشاورزی نبوده بلکه همه انواع کار بود. کلیت انتزاعی ای که بوجود آورنده ثروت است فحواً موید کلیت اشیائی است که بعنوان ثروت تعریف میشوند: آنها نفس محصول یا نفس کاری میباشند که مادیت یافته است. اینکه این گذار تا چه اندازه دشوار و عظیم بوده است را میتوان در این حقیقت مشاهده نمود که حتی خود آدام اسمیت هم گهگاه مجدداً به نظام فیزیوکراتی در میغلند. ممکن است چنین بنظر آید که در این مسیر آنچه یافته شد چیزی بجز بیان انتزاعی ساده ترین و قدیمی ترین رابطه ای نیست که در آن انسانها بعنوان تولید کننده عمل مینمایند – قطع نظر از نوع جامعه ای که در آن زندگی میکنند. این مطلب از یک جهت صحیح بوده و از جهتی دیگر نه.

علی السویه بودن نوع خاص کار مستلزم مجموعه بسیار توسعه یافته ای از انواع کارهای واقعاً موجودی میباشد که هیچیک ارجحیتی بر دیگری ندارد. بطور کلی عام ترین انتزاع وقتی صورت میگیرد که رشد مشخص به بیشترین حد رسیده باشد بطوریکه یک کیفیت خاص در تعدادی از پدیده ها یا همه آنها مشترک دیده شود. تنها در اینصورت است که این کیفیت خاص دیگر بشکلی بخصوص دیده نمیشود. از طرف دیگر این کار انتزاعی بهیچوجه صرفاً منتجه ذهنی انواع مشخص کارهای متفاوت نمیباشد. بی تفاوت بودن انواع بخصوص کار در جامعه ای مصداق پیدا میکند که در آن افراد براحتی از یک نوع کار به کار نوع دیگر میپردازند و انجام کار از نوع بخصوص برای آنان اتفاقی و در نتیجه علی السویه میباشد. کار نه تنها بعنوان یک مقوله بلکه در عالم واقعیت هم تبدیل به وسیله ای برای آفرینش ثروت بطور اعم گردیده است و از انتساب به

فردی بخصوص دست برداشته است. این وضع در ایالات متحده، این جدیدترین جامعه بورژوازی به بارزترین حالت خود می رسد. باین ترتیب مقوله انتزاعی «کار»، «کار بالذاته»، کار صرف 299، این مبدا حرکت اقتصاد جدید تنها در ایالات متحده است که جامعه عمل بخود میپوشد. بهرحال ساده ترین انتزاعی که در اقتصاد سیاسی جدید نقش قاطعی ایفا می نماید، انتزاعی که مبین وجود رابطه ای قدیمی در کلیه صورتبندیهای اجتماعی است تنها بعنوان یک مقوله متعلق به جدیدترین جوامع است که در این شکل انتزاعی مصداق واقعی پیدا میکند. ممکن است چنین گفته شود که پدیده هائی که در ایالات متحده نتایجی تاریخی میباشند - مانند علی السویه بودن نوع کار - در نزد روسها بعنوان مثال بصورت آمادگی هائی 300 بروز مینماید که بطور طبیعی بوجود آمده اند. ولی در اصل بین بربرهائی که دارای آمادگی هائی در بکار بردن آن پدیده ها در امور مختلف میباشند، با مردم متمدنی که آن آمادگی ها را در امور مختلف مورد استفاده قرار میدهند تفاوتی فاحش وجود دارد. در مورد روسها باید گفت که بی تفاوتی شان نسبت به انجام نوع کار بخصوص در عمل با عادت سنتی آنها به چسبیدن به نوع بسیار معینی از کار که تنها بوسیله تأثیرات خارجی از قید آن رها میشوند، ربط پیدا میکند.

مثال کار بطرز بارزی نشان میدهد که چگونه حتی انتزاعی ترین مقولات، علیرغم معتبر بودنشان در کلیه ادوار - دقیقاً بدلیل انتزاعی بودنشان - نیز بهمان ترتیب، حتی در شکل خاص انتزاعیشان حاصل شرایط تاریخی میباشند و تنها در خدمت و در محدوده این شرایط است که اعتبار کامل خود را حفظ میکنند.

جامعه بورژوازی پیشرفته ترین و پیچیده ترین سازمان تاریخی تولید است. بنابراین مقولاتی که مبین مناسبات جامعه بورژوازی میباشند و درک ساخت آن در حکم دریجه ایست بروی شناخت ساخت و مناسبات تولیدی کلیه صورتبندیهای اجتماعی موجود در گذشته که از بقایا و عناصر متشکله آنها در ایجاد جامعه بورژوازی استفاده بعمل آمده است. هنوز هم بعضی از این بقایای جذب نشده در درون جامعه بورژوازی به حیات خود ادامه میدهند، برخی دیگر که در گذشته تنها بشکلی ابتدائی وجود داشته اند توسعه بیشتر یافته اهمیت تمام و کمالی مییابند و قس علیهذا. کالبد شناسی انسان کلید کالبد شناسی میمون است. از طرف دیگر نطفه اشکال پیشرفته تر انواع حیوانات پست تر را تنها موقعی میتوان درک نمود که اشکال تکامل یافته تر شناخته شده باشند. باین ترتیب اقتصاد بورژوازی کلید اقتصاد عهد باستان و غیر آنرا بدست میدهد. ولی ﴿﴾ بدست آوردن چنین شناختی ﴿﴾ به شیوه آن اقتصاددانانی که کلیه تفاوتهای تاریخی را نادیده گرفته در کلیه پدیده های اجتماعی فقط پدیده های بورژوازی را می بینند کاملاً غیرممکن است. اگر کسی از بهره مالکانه شناخت داشته باشد برای وی درک خراج 301، عشویه و امثالهم امکان پذیر است

ولی این بدان معنا نیست که با همه آنها بایستی یکسان رفتار نمود.

وانگهی از آنجا که جامعه بورژوائی شکل متناقضی از رشد است، حاوی مناسباتی از جوامع اولیه می‌باشد که اغلب بشکلی بسیار موعج یا حتی تقلیدی مضحکی – نظیر مالکیت اشتراکی 302 – درمی‌آید. باین ترتیب با وجود صحت آنکه مقولات اقتصاد بورژوائی در مورد کلیه صورتبندیهای اجتماعی دیگر معتبرند با اینحال این مطلب را بایستی با قید احتیاط 303 تلقی نمود زیرا این مقولات ممکن است حاوی شکل پیشرفته، معوج، کاریکاتور مانند و غیره ای باشند که با مقولات اقتصاد بورژوائی تفاوت‌های بسیار دارند. آنچه بنام تکامل تاریخی خوانده می‌شود بطور کلی مبتنی بر این حقیقت است که آخرین شکل «هر پدیده» شکل‌های پیشین خود را مراحل از رشد خود محسوب نموده همواره بآنها با دیدی یکجانبه می‌نگرد زیرا یک جامعه تنها در مواقع بسیار نادر و تحت شرایط بسیار مخصوصی قادر به اتخاذ نظری انتقادی نسبت به خود می‌باشد؛ البته ما در این مضمون صحبت از دوره‌های تاریخی ای به میان نمی‌آوریم که به تصدیق خود آن، در دوره‌های افول بوده‌اند. مسیحیت تنها وقتی به درک عینی اساطیر قبل از خود کمک نمود که آمادگی انتقاد از خود در آن پیدا گردید. اقتصاد سیاسی بورژوائی نیز تنها زمانی قادر به درک اقتصادهای فئودالی، باستانی و شرقی گردید که انتقاد از خود جامعه بورژوائی آغاز شده بود. از آنجا که اقتصاد سیاسی بورژوائی معتقد به شباهت اسطوره وار خود با گذشته نبود، انتقاد آن از اقتصادهای قبلی – بویژه نظام فئودالی که بایستی کماکان بر علیه آن مستقیماً مبارزه می‌نمود – شباهت به انتقادی پیدا کرد که مسیحیت بر بت پرستی، یا پروتستانتیسم بر کاتولیسیسم وارد نموده بود.

همانطور که بطور کلی در بررسی علوم تاریخی یا اجتماعی و سیر تحولی مقولات اقتصادی همواره بایستی بخاطر داشت که موضوع مورد بررسی – در اینجا جامعه بورژوائی معاصر – هم در واقعیت و هم در ذهن پیش فرض قرار داده شده است، همانطور هم بایستی بخاطر داشت که مقولات «اقتصادی» مبین اشکال وجودی و شرایط وجودی – و گاهی هم صرفاً جنبه‌های مختلف – این جامعه بخصوص یعنی موضوع مورد بررسی می‌باشند؛ باین ترتیب مقوله مربوطه حتی از نقطه نظر علمی نیز بهیچ وجه در لحظه‌ایکه بحث آن باین صورت انجام می‌شود آغاز می‌گردد. دلیل بخاطر داشتن این نکته آنست که ضابطه پراهمیتی در ترتیب بندی 304 مطالب بدست می‌دهد. مثلاً هیچ چیز طبیعی‌تر از آن بنظر نمی‌رسد که بررسی خود را با بهره مالکانه آغاز کنیم، یعنی با مالکیت زمین زیرا اجاره در ارتباط با زمین – این منبع کل تولید و کل حیات – و کشاورزی، این اولین شکل تولیدی تمام جوامعی که به درجه ای از ثبات نائل آمده‌اند، قرار می‌گیرد. لیکن هیچ چیز هم در عین حال اشتباه آمیزتر از اینکار نیست. در هر صورتبندی

اجتماعی شاخه بخصوصی از تولید تعیین کننده مقام و اهمیت کلیه شاخه های دیگر است و باین مناسبت مناسبات بدست آمده در این شاخه تعیین کننده مناسبات کلیه شاخه های دیگر نیز میباشد. گوئی پرتوی از یک رنگ بخصوص بر همه چیز تابیده تمام رنگهای دیگر را تحت الشعاع قرار داده شمای خاص آنها را تغییر میدهد؛ یا گوئی اثر مخصوصی است که تعیین کننده وزن مخصوص هر آن چیزی است که در آن یافت شود. اجازه بدهید برای مثال اقوام شبان را در نظر بگیریم. (قبایلی که منحصراً از راه شکار یا صید امرار معاش میکنند و با نقطه آغاز رشد تکاملی واقعی فرسنگها فاصله دارند) نوع بخصوصی از فعالیت کشاورزی میانشان متداول است که تعیین کننده مالکیت ارضی 305 میباشد، و آن مالکیت اشتراکی است. این مردمان این شکل از مالکیت را بسته به درجه حفظ سنتهای خود کم و بیش حفظ میکنند. نظیر مالکیت اشتراکی در میان اسلاوها. در میان مردمانی که به زراعت اسکان یافته در مقیاسی وسیع می پردازند و کشاورزی در میانشان جنبه غالب را دارد، نظیر جوامع باستانی و دوران فئودالی و حتی «عصر» مانوفاکتور، ساخت و اشکال مالکیت مربوط به آن تا حدی دارای مشخصات خاص ارضی است. مانوفاکتور یا کاملاً وابسته به کشاورزی است نظیر اوائل عصر رومیان، یا نظیر آنچه در قرون وسطی صورت گرفت در شهر و شرایط حاکم بر آن مبادرت به تقلید از سازمان بندی روستا میکند. در قرون وسطی حتی سرمایه هم - باستانای سرمایه صرفاً پولی - از ابزار سنتی و نظائر آن تشکیل مییافت و این خصلت ارضی خاص را حفظ می نمود. عکس آن در جامعه بورژوائی اتفاق می افتد. کشاورزی بطوری روز افزون شاخه ای از صنعت شده بطور دریست زیر سلطه سرمایه قرار می گیرد. این مطلب در مورد بهره مالکانه نیز صادق است. در کلیه اشکالی که در آنها مالکیت ارضی نقشی تعیین کننده ایفا می نماید مناسبات طبیعی کماکان حکمفرماست؛ در اشکالی که در آنها عامل تعیین کننده سرمایه میباشد، عناصر اجتماعی ایکه از لحاظ تاریخی تکامل یافته اند غالب میباشند، بهره مالکانه بدون وجود سرمایه قابل فهم نیست. ولی سرمایه بدون وجود بهره مالکانه قابل فهم میباشد. سرمایه قدرتی اقتصاديست که در جامعه بورژوائی بر همه چیز مسلط است. سرمایه بایستی هم نقطه آغاز باشد و هم نقطه پایان و بایستی قبل از مالکیت ارضی تعریف و تشریح گردد بعد از تجزیه و تحلیل جداگانه سرمایه و مالکیت ارضی بایستی به بررسی رابطه بین آندو پرداخت.

بنابراین تنظیم مقولات اقتصادی پشت سر یکدیگر به ترتیبی که در تاریخ نقش غالب را ایفا کرده اند ناروا و اشتباه میبود. برعکس، ترتیب پشت هم قرار گرفتن آنها بوسیله رابطه متقابل آنها در جامعه بورژوائی جدید تعیین میگردد و این ترتیب عکس ترتیب ظاهراً طبیعی یا تسلسل تکامل تاریخی آنها میباشد. بحث بر سر نقشی نیست که مناسبات اقتصادی مختلف در تسلسل

صورت بندیهای اجتماعی مختلفی که در طول تاریخ پدیدار شده اند، ایفا میکنند؛ و بنحو احسن بر سر تسلسل آنها «بعنوان مفاهیم» (پرودون) (تصور گنگی از روند تاریخ) نبوده بلکه بحث بر سر ترتیب قرار گرفتن آنها در درون جامعه بورژوازی جدید است.

دقیقاً به سبب سلطه مردمان زراعت پیشه دنیای کهن بود که ملل تجارت پیشه – فینیقی ها، کارتازها – توانستند بصورتی خالص (دقت انتزاعی) رشد کنند. زیرا سرمایه در قالب سرمایه تجاری یا پولی در جایی بآن شکل انتزاعی پدیدار میشود که سرمایه در آنجا هنوز مبدل به عامل غالب جامعه نشده باشد. لومباردها 306 و یهودیان در برابر جوامع زراعی 307 قرون وسطایی در یک ردیف قرار میگیرند.

نمونه دیگری از نقشهای متفاوتی که همان مقولات در مراحل مختلف جامعه ایفا نموده اند شرکتیهای سهامی، این تازه ترین وجه مشخصه جامعه بورژوازی میباشد؛ این شرکتها در اوان پیدایش جامعه بورژوازی بشکل شرکتیهای تجاری ممتاز بزرگی پدیدار میشوند که دارای حقوق انحصاری میباشند.

مفهوم ثروت ملی 308 آنطور که از آثار اقتصاددانان قرن هفدهم برمیآید آنست که ثروت برای دولت بوجود آورده میشود، دولتی که قدرتش متناسب با این ثروت است – این تصور هنوز هم تا حدی حتی در میان اقتصاددانان قرن هجدهم رایج است. این برخورد غیر تعمدی ریاکارانه، ثروت و تولید ثروت را هدف دولتهای امروزی قرار میدهد و دولت را صرفاً بعنوان وسیله ای برای تولید ثروت قلمداد میکند.

تنظیم مطالب محققاً بایستی بطریقی صورت گیرد که بخش یک شامل تعاریف انتزاعی عامی باشد که باین ترتیب تا اندازه ای در ارتباط با کلیه صورتبندیهای اجتماعی قرار میگیرد البته بمعنایی که قبلاً شرح آن رفت. دو – مقولاتی که ساخت درونی جامعه بورژوازی را تشکیل داده تکیه گاه طبقات اصلی آن جامعه قرار میگیرند. سرمایه، کار اجرتی، مالکیت ارضی و روابط آنها با یکدیگر، شهر و روستا، سه طبقه عمده اجتماعی؛ مبادله بین آنها. گردش. نظام اعتباری (خصوصی) سه – دولت بعنوان مظهر جامعه بورژوازی. تجزیه و تحلیل روابط آن با خود. طبقات «غیر مولد». مالیاتها. قرضه دولتی. اعتبارات دولتی. جمعیت. مستعمرات. مهاجرت. چهار – شرایط بین المللی تولید. تقسیم کار بین المللی، مبادله بین المللی. صادرات و واردات. نرخ اسعار. پنج – بازار جهانی و بحرانها.

۴_تولید

وسائل تولید و شرایط # تولید.

شرایط تولید و ارتباطات

اشکال سیاسی و اشکال شناخت

در رابطه با شرایط تولید و ارتباطات

روابط حقوقی. روابط خانوادگی

یادداشتهای مربوط به نکاتی که ذکر آنها در اینجا ضرورت دارد و نبایستی آنها را از خاطر دور داشت.

۱_ جنگ ﴿بعضی وجوه مشخصه﴾ را پیش تر از صلح رشد می دهد؛ طریقی که طی آن برخی شرایط اقتصادی نظیر کار اجرتی، ماشین آلات و غیره در نتیجه جنگ و در ارتشها زودتر از جامعه غیر نظامی تکامل پیدا نمود. روابط موجود بین نیروی مولد و شرایط ارتباطی نیز بطرز بارزی در ارتش بچشم میخورد.

۲_ رابطه تاریخ نگاری ایده آلیستی ایکه تابحال وجود داشته است با تاریخ نگاری رئالیستی بویژه آنچه بعنوان تاریخ تمدن، تاریخ قدیمی مذهب و دولتها شناخته شده است. (انواع مختلف تاریخ نگاری ایکه تا بحال وجود داشته است را نیز میتوان مورد بحث قرار داد؛ باصطلاح ﴿تاریخ نگاری﴾ عینی، ذهنی (اخلاقی و غیره) و فلسفی).

۳_ پدیده های درجه دوم و سومی که بطور کلی مشتق شده و انتقال مییابند، یعنی شرایط غیر عمده تولید. تأثیر مناسبات بین المللی.

۴_ نظرات انتقادی در زمینه ماتریالیسم این ادراک؛ رابطه ﴿آن﴾ با ماتریالیسم طبیعت گرایانه.

309

۵_ منطق دیالکتیکی مفاهیم نیروی مولد ﴿وسائل تولید﴾ و مناسبات تولیدی، لزوم تعریف حدود این ارتباط دیالکتیکی که تفاوتهای حقیقی را طرد نمیکند.

۶_ عدم برابری رشد تولید مادی و مثلاً رشد هنر. مفهوم ترقی را بطور کلی نبایستی در شکل انتزاعی معمول آن دید. هنر جدید و امثالهم. این عدم تناسب به اهمیت و دشواری درک آن چیزهایی نیست که در مناسبات اجتماعی مشخص مانند تعلیم و تربیت وجود دارند. مناسبات ایالات متحده با اروپا. بهر صورت نکته واقعاً دشواری که در اینجا بایستی مورد بحث قرار گیرد چگونگی دخالت مناسبات تولیدی بعنوان مناسباتی حقوقی در این رشد نابرابر است. مثلاً رابطه قوانین مدنی رومیان (این امر در مورد قوانین جنائی و اساسی کمتر صدق میکند) با تولید

جدید.

۷- این ادراک بصورت رشدی غیر قابل اجتناب نمودار میشود. بجز امور احتمالی. چطور؟ (آزادی و غیره هم جزو آن میشود.) تأثیر وسائل ارتباطی. تاریخ جهان همیشه وجود داشته است. تاریخ بعنوان تاریخ جهان خود یک نتیجه است.

۸- نقطه آغاز بدون شک عواملی میباشند که بطور طبیعی تعیین میگردند؛ هم ذهنی و هم عینی. اقوام، نژادها و امثالهم.

در رابطه با هنر معروفست که برخی از نقاط اوج آن، بهیچ وجه با رشد عمومی جامعه مصادف نیست؛ و از این رو باز زیربنای مادی و اسکلتی که گوئی سازمان آنست مطابقت نمیکند. مثلاً یونانیان در مقایسه با ﴿ملل﴾ جدید یا شکسپیر. بسیاری اذعان دارند که برخی شاخه های هنر نظیر شعر حماسی بعد از آغاز اینگونه تولید هنری دیگر نمیتوانست بشکل کلاسیک دورانسازش سروده شود؛ بعبارت دیگر برخی آفرینش های پراهمیت در عرصه هنر تنها در مرحله ابتدائی رشد هنر میسر است. اگر این مطلب در مورد شاخه های مختلف هنر در درون حوزه خود هنر صادق باشد چندان تعجبی ندارد که در مورد کل حوزه هنر و رابطه آن با رشد عمومی جامعه نیز صادق باشد. اشکار کار فقط در فرمولبندی این تناقضات نهفته است. تحویل این تناقضات به سئوالاتی خاص بمشابه توضیح آنها نیز میباشد.

بعنوان مثال اجازه بدهید رابطه هنر یونان و هنر شکسپیر را با عصر حاضر در نظر بگیریم. میدانیم که اساطیر یونان نه فقط گنجینه ای از هنر یونان است بلکه مبنای آن نیز میباشد. آیا تصور طبیعت و مناسبات اجتماعی نهفته در عمق تخیل یونانی و لذا ﴿هنر﴾ یونانی در عصر موتورهای خودکار، راه آهن، لوکوموتیو و تلگراف برقی امکان پذیر است؟ ولکان#310 در مقایسه با شرکت رابرتز چیست، یا ژوپیتتر#311 در مقایسه با برق گیر و هرمس#312 در قیاس با اعتبار منقول.313 وظیفه تمام اساطیر غلبه یافتن، مهار کردن و شکل دادن به نیروهای طبیعت در تخیل و از طریق تخیل است و لذا بمجرد استقرار کنترل واقعی بر این نیروها ناپدید میگردند. با وجود «میدان چاپخانه ها» چه بسر «شایعات» میآید. هنر یونان مستلزم اساطیر یونان است بعبارت دیگر پدیده های طبیعی و اجتماعی به گونه ای غیر تعمداً هنری بوسیله تخیل مردم همانند سازی شده است. اینست آنچه که مواد اولیه هنر یونان را تشکیل میدهد و نه هیچ اساطیر دیگری، یعنی نه هر همانند سازی ناآگاهانه هنری از طبیعت (این اصطلاح در اینجا شامل کلیه پدیده های فیزیکی من جمله جامعه میگردد)؛ اساطیر مصری هرگز نمیتوانست مبنا یا موجب هنر یونان گردد. ولی در هر حال ﴿مستلزم﴾ نوعی داستانهای اساطیری است؛ و بهیچ وجه ﴿مستلزم﴾ رشد اجتماعی ای نیست که مانع از برداشتی اساطیری از طبیعت - یعنی هرگونه تلقی از طبیعت که قادر به ایجاد

اسطوره است _ بشود؛ بنابراین تقاضای جامعه از هنرمند تخیلی مستقل از اساطیر است. مطلب را از جنبه دیگری در نظر بگیریم: آیا با اختراع باروت و گلوله وجود شخصی چون آشیل # امکان پذیر است؟ آیا با وجود دستگاه چاپ و حتی ماشین چاپ، ایلیداد میتواند وجود داشته باشد؟ آیا با ظهور آواز خواندن، نقالی و نغمه سرائی، یعنی شرایط لازم برای شعر حماسی منتفی نمیشود؟

مشکلی که در پیش روی ما قرار دارد درک چگونگی ارتباط هنر یونان و شعر حماسی با برخی اشکال رشد اجتماعی نیست. مشکل بدینقرار است که آنها هنوز هم بما لذت زیبا پسندانه می بخشند و در بعضی جهات بعنوان معیار کمال مطلوب دست نیافتنی تلقی میگردند. یک آدم بالغ نمیتواند کودکی از سر گیرد و اگر چنین کند کودکانه میشود. ولی آیا سادگی کودک بوی لذت نخواهد بخشید و آیا خود وی سعی نمیکند صداقت کودک را در سطحی بالاتر بازسازی نماید؟ آیا کودک در هر دوره با صداقت طبیعی خود معرف خصلت آن دوره نیست؟ چرا دوران کودکی تاریخ بشر، یعنی زمانیکه به زیباترین شکل خود درمیآید نایستی بدلیل آنکه مرحله ای تکرار نشدنی است، سحری ازلی پیدا نماید؟ برخی کودکان نارس و خامند برخی دیگر زود بالغ شده. بسیاری از ملل باستان متعلق به این دسته میباشند. یونانیان کودکانه متعادل بودند. جذبه ای که هنر آنها برای ما دارد در تضاد با مرحله نارس جامعه ای نیست که آن هنر از آنجا نشات گرفته است، برعکس جذبه آن در نتیجه همان نارسی میباشد و بطور قطع متکی به این حقیقت است که شرایط اجتماعی نارسی که موجب _ و تنها موجب _ این هنر گردید تکرار شدنی نیست.

بین اوت و اواسط سپتامبر ۱۸۵۷ تحریر شد.

﴿داس فولک ۳۰﴾، شماره ۱۴ مورخ ۶ اوت ۱۸۵۹ ﴿﴾

آلمانی ها از دیرباز نشان داده اند که در تمام حوزه های علوم همتای ملل متمدن دیگر بوده اند و در بیشتر آنها برتر از دیگران. تنها یک شاخه از علوم، یعنی اقتصاد سیاسی است که در فهرست پژوهندگان تراز اول آن نامی از یک آلمانی بچشم نمیخورد. دلیل آن واضح است. اقتصاد سیاسی عبارتست از تجزیه و تحلیل تئوریک جامعه بورژوازی و لذا پیش شرط آن وجود شرایط بورژوازی توسعه یافته ایست که در آلمان بدنبال بروز جنگ های متعاقب جنبش اصلاح مذهبی 315 و جنگهای دهقانی و بویژه جنگ سی ساله 316 نتوانست برقرار شود. منتزع شدن هلند از امپراتوری مقدس رم (۳۱)، آلمان را از راههای تجارت بین المللی محروم کرده توسعه صنعتی آنرا از همان ابتدا به کوچکترین مقیاس ممکنه تنزل داد. در حین آنکه آلمانی ها با مشقت فراوان و بکندی ضایعات جنگهای داخلی را ترمیم می نمودند، در حینی که ذخیره انرژی ملی خود را که همواره اندک بوده است در مقابله بی ثمر با موانع گمرکی و مقررات بیهوده تجاری ایکه هر امیر بچه و بارون دریاری به صنعت و متابیین خود تحمیل می نمود، تلف میکردند، در حینی که شهرهای امپراطوری در اثر اعمال صنفی پیشه ورانه 317 و طرز فکر اریستوکرات مابانه 318 ایشان رو به ویرانی می نهادند، هلند، انگلستان و فرانسه در تجارت بین المللی موقعیتهای ممتازی کسب کرده یک مستعمره پشت مستعمره دیگر بچنگ میآوردند. تولید مانوفاکتوری را به حد اعلائی رشد آن رساندند، تا آنکه سرانجام انگلستان با کمک نیروی بخار که به ذخائر ذغال سنگ و آهن آن ارزش می بخشید در راس رشد بورژوازی جدید قرار گرفت. لیکن اقتصاد سیاسی در آلمان – تا زمانیکه هنوز میبایستی بر ضد بقایای عتیقه شده نامعقول قرون وسطائی ای مبارزه میشد که مانع از رشد بورژوازی نیروهای مادی آن کشور تا سال ۱۸۳۰ گردیده بود – نمیتوانست نضج بگیرد. تنها ایجاد اتحادیه گمرکی (۳۲) 319 بود که آلمانی ها را قادر به درک اقتصاد سیاسی نمود. در حقیقت در این موقع بود که آثار اقتصادی انگلیسی و فرانسوی برای استفاده طبقه متوسط آلمان باین کشور وارد گردید. فضلا و بروکراتها بسرعت این مطالب وارداتی را بچنگ

آورده با آنها آنچنان معامله ای کردند که چندان مایه مباحات «تفکر آلمانی» نمیتواند بود. تلاشهای ادبی معجونی از شوالیه های صنعت320، تجار، آقا معلم ها و بوروکراتها بصورت مشتت نشریات اقتصادی ای تظاهر نمود که از لحاظ تکرار مکررات، ابتدال، هرزه درائی، درازگوئی و کپی برداری همتراز رومانهای آلمانی بود. از میان کسانی که در صدد نیل به اهداف عملی بودند در ابتدا مکتب حمایت طالبانه321 صاحبان صنایع بیرون آمد که سخنگوی ارشدشان لیست322 است که با وجود آنکه اثر نامدارش تماماً کپی ای از فری یه323 فرانسوی – خالق تئوری نظام قاره ای – است با اینحال وی برانزده ترین محصولی است که اقتصاد سیاسی بورژوائی آلمان تا به امروز بیرون داده است. در مقابل این مکتب، در سالهای چهل، مکتب تجارت آزاد بدست تجار ایالات بالتیک تأسیس یافت که با اعتقادی کودکانه – و نه غیر مغرضانه – به تکرار کورکورانه استدلالات تجار آزاد انگلیسی پرداخت. و بالاخره اینکه در میان آقا معلم ها و بوروکراتهایی که میبایست به جنبه های تئوریک مربوطه بپردازند افرادی پیدا شدند نظیر آقای رائو324 که بدون داشتن هیچ نظر انتقادی، نظیر کولکسیونرهای گیاهان خشک به جمع آوری موضوعات اقتصاد سیاسی پرداختند، یا نظر بازان ذکاوت نمائی نظیر آقای اشتاین325 که قضایای بیگانه را به زبان هضم نشده هگلی برگرداندند و یا دانه ورچینانی نظیر آقای ریل326 که داعیه ادبیشان در رشته باصطلاح تاریخ تمدن است. حاصل همه اینها بصورت کامرالیست هائی(33)327 از آب در آمد که چاشنی معجونی از خزعبلات متعددی از قماش مطالبی شد که به درد امتحانات آخر سال کارمندان دون پایه دولتی میخورد.

در زمانیکه بورژوازی، آقای معلم ها و بوروکراتهای آلمان با جدیت فراوان سرگرم از برکردن و تا حدی سر درآوردن عناصر ابتدائی اقتصاد سیاسی انگلیسی – فرانسوی بودند، حزب پرولتاریائی آلمان پا به صحنه گذاشت. جنبه های تئوریک این حزب تماماً بر پایه مطالعه اقتصاد سیاسی استوار بود و اقتصاد سیاسی آلمانی نیز بعنوان یک علم مستقل با ظهور این حزب پا به عرصه وجود گذاشت. پایه اساسی این اقتصاد سیاسی آلمانی بر درک مادی تاریخ استوار بود و وجوه مشخصه اصلی آن بطور خلاصه در دیباچه کتاب حاضر نشان داده شده است. از آنجا که دیباچه مزبور در داس فولک328 بچاپ رسیده است به آن اشاره می کنیم. قضیه ای که میگوید «روند زندگی اجتماعی، سیاسی و فکری همگی تابع شیوه تولید زندگی مادی است»؛ و اینکه کلیه مناسبات اجتماعی و سیاسی، کلیه نظامهای مذهبی و حقوقی، کلیه مفاهیم نظری ای که در طول تاریخ پدیدار میگرددند تنها در صورتی قابل فهم میباشند که شرایط مادی حاصل شده در هر دوره مربوطه تفهیم شده باشد و کلیه موارد اولی به این شرایط مادی برمیگردند، نه تنها در اقتصاد بلکه در کلیه علوم تاریخی – کلیه شاخه های علم که جزو علوم طبیعی نباشند علوم تاریخی اند

– اکتشافی انقلابی بود. «شعور انسانها وجود آنان را تعیین نکرده بود بلکه وجود اجتماعیشان شعور آنان را تعیین میکند». این قضیه آنچنان ساده است که فهم آن برای کسی که در دام تذبذب ایده آلیستی نیفتاده باشد نیازی به توضیح ندارد. این قضیه نه تنها در قلمرو تئوری بلکه در عرصه عمل نیز منتهی به نتایجی بسیار انقلابی میشود. «نیروهای تولید مادی جامعه در مرحله معینی از رشد ﴿خود﴾، با مناسبات تولیدی موجود یا با مناسبات مالکیتی که در چهارچوب آن، تا آن مرحله از رشد خود عمل نموده اند – ایندو در قاموس اصطلاحات حقوقی بیک معنی بیان میشوند – در تضاد می افتد، این مناسبات که از بطن اشکال نیروهای مولده بیرون میآیند، بدست و پای آنها زنجیر می زنند، در این موقع یک دوره انقلاب اجتماعی فرا می رسد، تغییرات حاصله در مبانی اقتصادی دیر یا زود منتهی به دگرگونی کل روبنا میگردد. ... شیوه تولید بورژوائی آخرین شکل تضاد آشتی ناپذیر روند اجتماعی تولید است – تضاد آشتی ناپذیر نه بمعنای تضاد آشتی ناپذیر فردی بلکه تضاد آشتی ناپذیری که از شرایط اجتماعی وجود افراد نشات میگیرد – ولیکن نیروهای مولدی که در درون جامعه بورژوائی رشد میکنند موجبات ایجاد شرایط مادی حل این تضاد آشتی ناپذیر را نیز فراهم میآورند.» باین مناسبت بمجرد آنکه ما تز مادی خود را بیشتر دنبال نموده آنرا به زمان حاضر تسری میدهیم، دورنمای یک انقلاب عظیم، عظیم ترین انقلابی که تا بحال بوقوع پیوسته است را در مقابل خود خواهیم دید.

بررسی دقیقتر، بلافاصله نشان میدهد که نتایج این قضیه بظاهر ساده که شعور انسانها بوسیله وجود اجتماعیشان تعیین میگردد و نه برعکس، چگونه طومار هستی کلیه اشکال ایده آلیسم – حتی پوشیده ترین آنها – را درنوردیده دست رد به سینه کلیه نظرات متعارف سنتی موضوعات تاریخی زده است. سراسر شیوه سنتی استدلال سیاسی واژگون شده است؛ غیرت میهن پرستانه با غضب هر چه تمامتر به یک چنین تعبیر کفرآمیز اعتراض میکند. باین ترتیب این نقطه نظر جدید نه تنها ضربه محکمی بر شارحین بورژوائی وارد نمود بلکه سوسیالیست های فرانسوی ایرا که قصد داشتند با سحر کلمات آزادی، برابری و برادری 329 انقلابی در دنیا بوجود آورند، نیز تکان داد. این نقطه نظر جدید در عین حال دموکرات های عامی پر جار و جنجال آلمانی را شدیداً زیر تأثیر خود گرفت. اینان بدون درک این عقاید جدید کوشش مغرضانه ای در سرقت محتویات آن به نفع خود بخرج دادند.

نشان دادن درک ماتریالیستی از حتی یک مورد تاریخی واحد، کاریست علمی که مستلزم سالها تحقیق صبورانه است، زیرا از مقتضیات آن چنین برمیآید که در محدوده آن جایی برای حرف مفت نیست و تنها با داشتن انبوهی از مطالب تاریخی – که منقدانه مورد بررسی قرار گرفته – و احاطه کامل بر آنهاست که حل چنین مسئله ای میسر میگردد. نیروی محرکه حزب ما را در قدم

گذاشتن به عرصه سیاسی، انقلاب فوریه تشکیل میداد و همین انقلاب، حزب ما را از دنبال کردن اهداف صرفاً علمی بازداشت. درک اساسی فوق، مانند رشته ای ممتد، کلیه نشریات ادبی این حزب را یکدیگر متصل میکند. هر یک از نشریات مزبور موید آنست که اعمال، در هر مورد بخصوص همواره بوسیله علل مادی آغاز میگردند نه بوسیله عبارات بیان کننده آن اعمال؛ عبارات سیاسی و حقوقی نظیر اعمال سیاسی و نتایج آنها، از علل مادی نشات میگیرند.

بعد از شکست انقلاب ۴۹ - ۱۸۴۸، زمانیکه اعمال هرگونه تأثیر از خارج به داخل آلمان بطرز روزافزونی غیرممکن میگشت حزب ما میدان جر و بحث های وارداتی - زیرا اینکار تنها کاری بود که در آن شرایط باقی مانده بود - را به دموکراتهای عامی واگذاشت. در حینی که اینان با شور و هیجان باین در و آن در می زدند، امروز بگو مگو میکردند، فردا از در برادری درمیآمدند و روز بعد حیثیت از دست رفته شان را در انظار عمومی اعاده میکردند، در حینی که در سراسر آمریکا دریوزگی کرده بلافاصله بر سر تقسیم یک مشت سکه ای که بچنگ آورده بودند مجدداً دست به یقه میشدند، حزب ما فرصت را غنیمت شمرده یکبار دیگر در فراغت بال به کار تحقیق پرداخت. حزب ما این مزیت را داشت که اساس تئوریکش، درک علمی جدیدی بود که پرداختن به جزئیات آن مستلزم کار زیادی بود؛ کاری که ما بعهده داشتیم اگر حتی بدلیل پژوهش گرانه طبیعت آنها که باشد هیچگاه نمیتوانست باندازه سرخوردگی این «مردان بزرگ» مهاجر، روحیه ما را تضعیف نماید.

کتاب حاضر اولین حاصل این مطالعات است.

﴿﴿داس فولک، شماره ۱۶ مورخ ۲۰ اوت ۱۸۵۹﴾﴾

هدف کتابی نظیر آنچه مورد بررسی ماست نمیتواند نقد بی رویه بخشهای جداگانه اقتصاد سیاسی و یا مسائل اقتصادی مجزا از یکدیگر باشد. برعکس، این اثر از همان ابتدا طوری طرح ریزی شده است که بتواند بطور سیستماتیک شرح خلاصه ای از کل مجموعه اقتصاد سیاسی و دقایق مرتبط به یکدیگر قوانین حاکم بر تولید بورژوائی و مبادله بورژوائی را بدست بدهد. ذکر این دقایق در عین حال نقد جامعی است از متون اقتصادی، زیرا اقتصاددانان کاری ندارند بجز تعبیر و توجیه این قوانین.

از زمان مرگ هگل هیچ کوششی در جهت وضع شاخه ای از علم صورت نگرفته است که دارای انسجام درونی خاصی باشد. مکتب رسمی هگلی، تنها به جذب ساده ترین ابزار دیالکتیکی استاد خود هگل پرداخته بود و این ابزار را اغلب با بی کفایتی مضحکی در مورد همه چیز بکار میبرد.

کل میراث هگل در نزد آنان منحصرأ در الگوئی خلاصه میشد که آنرا بر تمام موضوعات بزور منطبق میکردند، بعلاوه مشتئی کلمات و عباراتی که در غیاب هرگونه فکر و دانش حقیقی، باقتضای مورد مربوطه بکار گرفته میشد. بقول یکی از پروفیسورهای بن 330، این هگلی ها هیچ چیز نمی دانستند و در باره همه چیز قلمفرسائی میکردند. البته حاصل کار هم معلوم است که چه میشود. این آقایان با همه تفاخر خود نسبت به این امر وقوف کامل داشتند که حتی الامکان از مواجهه با مسائل عمده طفره می روند. نوع فرسوده و فسیل شده آموزش بدلیل دانش واقعی برتر 331 دوام آورد، ولیکن بعد از آنکه فوئرباخ 332 روش نظری 333 را ترک نمود، هگلیسم کم کم از بین رفت و چنان بنظر آمد که علم یکبار دیگر مقهور متافیزیک عتیقه ای شده است با مقولاتی متحجر.

علل آنهم بسیار طبیعی بود. طبیعتاً بدنبال فرمانروائی جانشینان هگلی 334 که کارشان با ادای عباراتی توخالی خاتمه یافت، دوره ای آغاز شد که در آن محتوای حقیقی علم یکبار دیگر بر جنبه رسمی آن فائق گشت. در این زمان آلمان باتکای رشد عظیم بورژوائی بعد از سال ۱۸۴۸ با نیروی فوق العاده ای به بکار گرفتن علوم طبیعی همت گماشت؛ با متداول شدن این علمی که در آنها گرایشهای نظری هیچگاه اهمیتی حقیقی نیافته بود، شیوه تفکر متافیزیکی قدیمی، حتی تا حد ابتذال وولف 335 سرعت پا گرفت. هگل فراموش شد و ماتریالیسم جدیدی در علوم طبیعی پدیدار گشت که تفاوت چندانی با ماتریالیسم قرن هجدهم نداشت و مزیت عمده آن تنها در موجودی داده های بیشتری بود که به علوم طبیعی، بویژه شیمی و فیزیولوژی مربوط میشد. شیوه تنگ نظرانه تفکر دوران ماقبل کانت، در مبتذل ترین شکلش توسط بوختر 336 و ووگت 337 و حتی مولشوت 338 - که به فوئرباخ اعتقاد کامل دارد - تکرار میشود، ﴿شیوه ایکه﴾ بطرزی بسیار انحرافی در میان ساده ترین مقولات دست و پا می زند. بلاشک اسب درشکه مفلوک ذهن معمول بورژوائی در مقابل ورطه حایل میان ذات 339 و عرض 340 و علت و معلول، سرش بدوار می افتد؛ ولی کسی که قصد عبور از سنگلاخ استدلال انتزاعی را دارد نبایستی بر ترک اسب درشکه بنشیند.

بنابراین در این مضمون بایستی به مسئله ای پاسخ داده میشد که بالذاته با اقتصاد سیاسی ارتباطی نداشت. کدام روش علمی را میبایست بکار برد؟ در یک طرف دیالتیک هگلی قرار داشت در شکل «نظری» کاملاً انتزاعی ایکه هگل از خود بجای گذاشته بود. و در طرف دیگر روش متافیزیکی عمدتاً وولفی عادی ایکه دوباره متداول شده بود و اقتصاددانان بورژوائی در نوشتن مجلدات پرت و پلای قطور خود از آن استفاده میکردند. روش دوم را کانت و بویژه هگل از لحاظ تئوریک بی اعتبار ساخته بودند بطوریکه ادامه استفاده از آن در عمل، تنها در غیاب یک روش ساده دیگر و در اثر اجبار میسر میگردد، از طرف دیگر روش هگلی در شکل موجود خود اصلاً

قابل استفاده نبود. روش هگلی اساساً ایده آلیستی بود و نکته اصلی در اینجا شرح و بسط بینشی بود ماتریالیستی تر از هر مورد پیشین خود، روش هگل تفکر محض را بعنوان نقطه شروع می‌گرفت، حال آنکه نقطه شروع در اینجا میبایست حقایقی مسلم باشد. روشی که به اقرار خود «از طریق هیچ از هیچ به هیچ رسیده بود» از این قالب ابداً قابل استفاده نبود. ولی با اینحال در میان کلیه مطالب منطقی موجود تنها عنصری بود که دست کم میتوانست بعنوان نقطه مبدا بکار رود. هنوز بآن انتقادی وارد نشده اعتبارش را همچنان حفظ نموده بود؛ هیچ یک از دیالکتیسیین های عظیم الشان مخالف آن نتوانسته بودند یک شکاف هم در بنای پر صلابت آن بوجود بیاورند. باین دلیل بدست فراموشی سپرده شده بود که مکتب هگلی چگونگی استفاده از آنرا نمیدانست. از این رو قبل از هر چیز لازم بود انتقاد تمام و کمالی از روش هگلی بعمل آید.

شیوه تعقل 341 هگل بخاطر داشتن مفهوم تاریخی منحصر بفردی که در بطن خود داشت از شیوه استدلال تمام فلاسفه دیگر متمایز می‌گردید. با وجود انتزاعی و ایده آلیستی بودن قالبی که هگل بکار میبرد، تکامل افکار وی همواره به موازات تکامل تاریخ کلی حرکت میکرد و درمی در حقیقت تنها بعنوان نشانه ای 342 از اولی تصور می‌گردید. با وجود آنکه در عالم واقعیت عکس این رابطه صادق است با اینحال محتوی واقعی آن تماماً در فلسفه وی گنجانده شده بود، بویژه باین خاطر که هگل – برخلاف پیروانش – تکیه بر جهل نکرده بلکه یکی از فاضل ترین متفکران زمانه بود. وی نخستین کسی است که سعی نمود تکامل و انسجام 343 ذاتی تاریخ را نشان بدهد، هر چند ممکن است چیزهایی در فلسفه تاریخ وی امروز بنظر عجیب برسند ولیکن عظمت درک اساسی وی از تاریخ – در مقایسه با اسلافش و کسانی که بعد از وی به طرح ملاحظات تاریخی عام پرداختند – کماکان قابل ستایش است. «پدیده شناسی» 344، «زیبائی شناسی» 345 و «تاریخ فلسفه» 346 وی مشحون از این درک پر عظمت از تاریخ است، و این مطلب در همه جا، در هر مضمون معین تاریخی، حتی بصورت تحریف شده انتزاعی هم که شده از لحاظ تاریخی مطرح است.

حصول این درک دورانساز از تاریخ، پیش شرط تنوریک مستقیم بینش 347 مادی جدید بود و این گونه «درک تاریخ» با روش منطقی مزبور نیز در ارتباط قرار می‌گرفت. از آنجائیکه این دیالکتیک فراموش شده، حتی از نقطه نظر «تعقل محض» هم که شده، منتهی به چنین نتایجی شده بود و علاوه بر آن براحتهی هر چه تمامتر با کل منطق و متافیزیک قبلی کنار آمده بود، میبایستی بهر صورت چیزی بیشتر از یک مغلطه کاری و احتجاج باشد ولی نقد این روشی که تمامی فلسفه رسمی از انجامش طفره رفته بود و هنوز هم طفره می‌رود کار کوچکی نبود.

مارکس تنها کسی بود و هست که از میان منطق هگلی موفق به استخراج هسته ای شد که

حاوی کشفیات حقیقی هگل در این زمینه بود و موفق به استقرار روش دیالکتیکی عاری از پوششهای ایده آلیستی گردید و آنرا به شکل ساده ای درآورد که به تنها شیوه صحیح تکامل عقلی مبدل گردید. بنظر ما بیرون کشیدن روش مزبور که در بطن نقد مارکس از اقتصاد سیاسی نهفته است، کاری است که اهمیتش بهیچ وجه کمتر از خود درک مادی اصلی نمیباشد.

نقد اقتصاد، حتی بعد از تعیین روش آن، نیز میتوانست بدو طریق تنظیم گردد - یکی از لحاظ تاریخی، و دیگری از لحاظ منطقی. از آنجا که تکامل آن در طول تاریخ - نظیر بازتاب ادبی آن - بطور کلی از ساده ترین مناسبات شروع کرده بطرف مناسبات پیچیده تر حرکت می کند، تحول تاریخی اقتصاد سیاسی، سر نخ طبیعی ای بدست میداد که نقد اقتصادی میتوانست آنرا بعنوان نقطه آغاز اختیار نماید، از آن بعد مقولات اقتصادی بطور کلی بهمان ترتیبی ظاهر میشد که در هرگونه شرح و بسط³⁴⁸ منطقی ظاهر میشود. این طرز برخورد ظاهراً این مزیت را دارد که از وضوح بیشتری برخوردار است زیرا به جستجوی تحولات واقعی³⁴⁹ میپردازد، لذا این طرز برخورد در حقیقت میتوانست عامه پسندتر باشد. تاریخ اغلب بطرزی جهش وار در مسیری زیگزاگ حرکت میکند و از آنجا که سراسر این مسیر بایستی دنبال میشد لذا پیمودن آن بدین معنا بود که نه تنها نکات بی اهمیت بسیاری بایستی در نظر گرفته میشد بلکه رشته افکار ناقد نیز بایستی گاه و بیگاه قطع میگردد؛ علاوه بر آن، نوشتن تاریخ اقتصادی بدون پرداختن به اقتصاد بورژوائی غیرممکن میگردد و باین ترتیب انجام آن بدون انجام کلیه مطالعات مقدماتی، وظیفه ای بسیار عظیم میشد. از این رو تنها روش مناسب همان روش منطقی بود. این روش نیز در حقیقت چیزی نیست بجز همان روش تاریخی منتها عاری از قالب تاریخی و انصراف از حوادث اتفاقی³⁵⁰. نقطه شروع این تاریخ نیز بایستی نقطه شروع رشته افکار ما باشد و پیشروی بیشتر آن همانا بازتاب انتزاعی و شکل نامتعارض³⁵¹ تئوریک مسیر تاریخی خواهد بود. با وجود آنکه بازتاب ذهنی آن تصحیح شدنی است با اینحال تصحیح آن بر طبق قوانینی صورت میگیرد که مسیر تاریخی عملاً پیش پای ما میگذارد زیرا هر فاکتوری در آن مرحله از رشدش قابل بررسی است که به بلوغ کامل، شکل کلاسیک خود رسیده باشد.

با استفاده از این روش ما کار خود را با اولین و ساده ترین روابطی شروع میکنیم که از لحاظ تاریخی عملاً در اختیار داریم، باین ترتیب در محدوده بحث ما، نخستین رابطه همانا رابطه اقتصادی ایست که بدان دست مییابیم. ما به تجزیه و تحلیل این رابطه می پردازیم. رابطه بودن آن بدان معناست که دارای دو جنبه بوده و این دو جنبه با یکدیگر مربوط میباشند. هر یک از این دو جنبه را بطور جداگانه مورد بررسی قرار میدهیم؛ این بررسی ماهیت رفتار و کردار متقابل آنها را بر ما آشکار میگرداند. ﴿در اینجا﴾ تضادهائی ظاهر خواهد شد که طالب یک راه حل است.

ولی از آنجائیکه ما سرگرم بررسی یک روند ذهنی انتزاعی ای نمیباشیم که تنها در ذهن ما صورت گرفته بلکه حادثه ایست واقعی که زمانی حقیقتاً بوقوع پیوسته یا در شرف وقوع است، این تضادها از عمل برخاسته و احتمالاً فیصله یافته اند. ما روال این راه حل را دنبال کرده متوجه خواهیم شد که این راه حل بوسیله برقراری رابطه جدیدی اجرا گردیده که ما از آن پس دو جنبه متضاد این رابطه جدید را مورد بررسی قرار خواهیم داد، الی آخر.

اقتصاد سیاسی کارش را با کالاها، از لحظه ای که محصولات خواه توسط افراد، خواه توسط جماعات بدوی مبادله میگردند، آغاز می نماید. محصولی که مورد مبادله قرار میگیرد یک کالا است. ولیکن این محصول فقط باستناد آن چیز، یک کالا می باشد، باستناد محصولی که متصل به رابطه موجود میان اشخاص یا جماعات می باشد، رابطه میان تولید کننده و مصرف کننده ای که از این مرحله بعد دیگر در یک شخص واحد جمع نمایند. این امر مبین یک حقیقت خاصی است که در سراسر قلمرو اقتصاد حاضر بوده موجب سردرگمی شدید اقتصاددانان بورژوا شده است – سروکار اقتصاد با اشیاء نبوده بلکه وظیفه اش «بررسی» روابط بین افراد و در تحلیل نهائی روابط بین طبقات است؛ معهداً این روابط همواره محدود به اشیاء بوده بصورت اشیاء ظاهر میگردند. با وجود آنکه عده ای از اقتصاددانان، اینجا و آنجا به نشانه هائی از این ارتباط پی برده بودند با اینحال مارکس نخستین کسی بود که از اهمیت آن در کلیه شئون اقتصادی پرده برداشت و باین ترتیب دشوارترین مسائل را آنچنان ساده و روشن گرداند که حتی اقتصاددانان بورژوا هم امروز قادر به درک آنها میباشند.

در صورتیکه جنبه های مختلف کالا را مورد بررسی قرار دهیم، یعنی جنبه های مختلف کالای تماماً تکامل یافته را – نه آنطور که در ابتدا به آهستگی از میان مبادله پایاپای خود بخودی دو جماعت بدوی بیرون میآید – متوجه میشویم که جنبه های مختلف مزبور از دو زاویه در مقابل ما ظاهر میگردند. یکی ارزش مصرفی و دیگری ارزش مبادله ای، باین ترتیب ما بلافاصله وارد حوزه بحث اقتصادی میشویم. هر آن کسی که در صدد یافتن نمونه بارزی از این حقیقت باشد که روش دیالکتیکی آلمانی در مرحله فعلی سیر تکاملی خود دست کم بهمان اندازه بر روش متافیزیکی مصنوعاً شسته و رفته قدیمی برتری دارد که راه آهن بر وسائل ارتباطی قرون وسطائی، وقتی آدام اسمیت یا هر اقتصاددان ذیصلاح مشهور دیگری را از نظر میگذراند متوجه میشود که ارزش مبادله ای و ارزش مصرفی تا چه حد موجب اضطراب این آقایان شده و اینکه ایشان در تمیز ایندو از یکدیگر و بیان شکل معین خاص هر یک به چه مخصصه ای افتاده بودند، آنگاه بایستی پریشان گوئی آنان را با شرح و تفسیر روشن و ساده مارکس مقایسه نماید.

بعد از آنکه ارزش مصرفی و ارزش مبادله ای تشریح گردیدند، کالا بعنوان وحدت مستقیم

ایندو، بهنگام ورود به روند مبادله توصیف می‌گردد. تضادهائی که در این مرحله پدیدار می‌گردند را میتوان در صفحات ۴۴ - ۴۳ کتاب حاضر یافت. فقط بایستی به این نکته توجه داشته باشیم که این تضادها نه تنها بدلائل نظراً انتزاعی برای ما مطرح اند بلکه بازگو کننده دشواریهائی میباشند که از طبیعت مبادله مستقیم - یعنی مبادله پایاپای ساده - و موانعی برمیخیزند که بطرزی غیرقابل اجتناب در مقابل این شکل ابتدائی مبادله قرار دارند. این موانع با استفاده از کالای خاصی - پول - بر طرف میشوند که معرف ارزش مباده ای کلیه کالاهای دیگر است. سپس پول یا گردش ساده در فصل دوم بترتیب زیر مورد تجزیه و تحلیل قرار میگیرد، ۱- پول بعنوان یک مقیاس ارزش و همزمان با آن ارزشی که برحسب پول سنجیده میشود، یعنی قیمت، با عمق بیشتری تعریف می‌گردد؛ ۲- پول بعنوان وسیله گردش و ۳- وحدت دو جنبه مزبور، یعنی پول حقیقی که کلاً نماینده ثروت مادی بورژوائی است. این مطلب نقطه اختتام بخش اول بوده، تبدیل پول به سرمایه در بخش دوم مورد بررسی قرار میگیرد.

ملاحظه میکنید که روش بررسی منطقی بهیچوجه لزوماً به قلمرو صرفاً انتزاعی محدود نشده بلکه برعکس نیازمند شرح و بسط تاریخی و تماس دائم با واقعیات میباشد. لذا در اجرای این روش مقدار زیادی از اینگونه مستندات تاریخی واقعی جور واجور مورد استفاده قرار میگیرد که حاکی از مراحل مختلف سیر تاریخی واقعی رشد اجتماعی و آثار اقتصادی ای میباشد که در آنها تدوین تعاریف واضح روابط اقتصادی از همان آغاز کار دنبال می‌گردد. باین ترتیب نقد تعابیر بخصوص، کم و بیش یکجانبه یا مغشوشی که در نقد منطقی در گذشته به میزان فاحشی صورت میگرفت به حداقل ممکنه تقلیل داده میشود.

مضمون اقتصادی کتاب حاضر را در مقاله سوم (۳۴) مورد بحث قرار خواهیم داد.

تاریخ تحریر بین ۳ الی ۵ اوت ۱۸۵۹

* توضیحات

- ۱۵۳* افلاطون، «جمهوریت»، کتاب اول، فصل ۲ - ویراستار.
- # در دستنویس، «اشخاص» آمده است. - ویراستار.
- # مارکس لغت "Verhältnisse" را بکار میبرد که هم بمعنی «شرایط» است و هم بمعنی «روابط». در این بخش لغت "Verhältnisse" بیشتر به «شرایط» ترجمه شده است.
- # Vulcan - خداوند آتش و فلزکاری در نزد رومیان - مترجم

Jupiter _ خدای خدایان و خدای رعد و برق در نزد رومیان _ مترجم
 # Hermes _ خداوند تجارت، علم، بلاغت و زیرکی در نزد رومیان _ مترجم
 # Achilles قهرمان جنگ تروا که بضر تیر پاریس به پاشنه پایش که تنها نقطه آسیب پذیر وی بود از پای در آمد. «ایلیاد» اثر هومر. _ مترجم

* یادداشتها

(۱۲) نقل قول مارکس از «رساله مالیاتها و اعانات» است که در ۱۶۶۷ در لندن بدون ذکر نام مؤلف انتشار یافت.

(۱۳) The Spectator _ مجله ادبی ای که از ۱۷۱۱ تا ۱۷۱۴ در لندن بزبان انگلیسی منتشر میشد.

(۱۴) ریکاردو در «درباره حمایت تا کشاورزی»، لندن، ۱۸۲۲، ص ۲۱ به «متوازی الاضلاع آقای اوئن» اشاره میکند.

(P) _ اوئن در طرحهای تخیلی خود از اصلاحات اجتماعی میخواست ثابت کند که طرح اماکن مسکونی بشکل متوازی الاضلاع یا مربع از لحاظ صرفه جوئی و مسکن، مناسب ترین شکل ممکنه میباشد.

(۱۵) «تئوری مبادله» عنوان فصل چهارم کتاب «عناصر اقتصاد سیاسی» اثر H. D. Macleod میباشد.

(۱۶) یعنی قبل از قانون اتحادیه ۱۷۰۷ ای که باعث ازبین رفتن پارلمان اسکاتلند و از میان برداشتن کلیه مرزهای اقتصادی ای گردید که انگلستان را از اسکاتلند جدا میکرد.

(۱۷) Leges barbarorum (قوانین بربرها) اسناد مربوط به قوانین متداول یا عرفی قبایل ژرمنی که از قرن پنجم تا نهم گردآوری شده بود.

(۱۸) «انجمن کل اعتبار منقول» _ شرکت سهامی فرانسوی عظیمی بود که در ۱۸۵۲ توسط برادران پرر تأسیس یافت. هدف اصلی از تشکیل آن همانا ایفای نقش واسطه در عملیات اعتباری و پیشبرد امر تأسیس شرکتهای صنعتی با مسئولیت محدود بود. قسمت اعظم درآمد شرکت از عملیات سفته بازی اوراق بهادار تأمین میشد. این شرکت در ۱۸۶۷ ورشکسته شده و در ۱۸۷۱ منحل گردید. پیشرفت این نوع جدید از بنگاههای مالی در ۱۸۵۰ مظهر این دوره از تسلط ارتجاع است که با سفته بازی بی حد و حصر اوراق بهادار مشخص میگردد.

(۱۹) پیتراشله میل قهرمان داستان Peter Sehlemihl s Wundersame Geschichte اثر

- Chamisso است که سایه خود را در ازای یک کیسه پول سحرآمیز میفروشد.
- (۲۰) اشاره مارکس به جنگهای استقلال طلبانه ایست که توسط مستعمرات اسپانیا در آمریکا طی سالهای ۱۸۱۰ تا ۱۸۲۶ صورت گرفت. طی این دوره اکثر کشورهای آمریکای لاتین خود را از قید تسلط اسپانیا رها کردند.
- (۲۱) گفته شایلاک در «تاجر ونیزی» اثر شکسپیر، پرده چهارم صحنه اول.
- (۲۲) منظور عهدنامه کیاختا است که در ۲۱ اکتبر ۱۷۲۷ میان روسیه و چین منعقد شد. در نتیجه این عهدنامه، داد و ستد پایاپای میان این دو کشور گسترش فراوان یافت.
- (۲۳) جنگ باصطلاح دوم تریاک توسط انگلستان و فرانسه بر علیه چین صورت گرفت. این جنگ منتهی به شکست چین و انعقاد قرارداد اسارت بار تیان شان گردید.
- (۲۴) نقل از کتاب «تاریخ تسخیر مکزیک...» نوشته William Prescott Hickling، جلد اول، لندن ۱۸۵۰، ص ۱۲۴.
- (۲۵) اشاره به گرایش ارتجاعی تاریخ و حقوق که در اواخر قرن هجدهم در آلمان پدیدار شد.
- (۲۶) John Law، متخصص امور مالی و اقتصاددان سعی نمود توهم پوچ خود را دایر بر اینکه دولت میتواند از طریق انتشار اسکناس بدون پشتوانه ثروت کشور را افزایش دهد، به مرحله اجرا بگذارد. او در سال ۱۷۱۶ در فرانسه بانکی تأسیس نمود که در اواخر ۱۷۱۸ مبدل به بانک ملی گردید. بانک مزبور مبادرت به انتشار مقادیر نامحدود اسکناس نمود و مقارن با آن سکه های طلا و نقره را از گردش خارج نمود. بدنبال این اقدام توفان بیسابقه سفته بازی اوراق بهادار برخاست تا آنکه در ۱۷۲۰ بانک مزبور همراه با سیستم Law به ورشکستگی انجامید.
- (۲۷) این «پیشگفتار»، پیش نویس ناتمامی است که بعد از مرگ مارکس در لابلای نوشتجات وی پیدا شد. این «پیشگفتار» اولین بار در ۱۹۰۳ در مجله Die Neue Zeit به چاپ رسید. این «پیشگفتار» در اولین مجموعه دستنویس هائی آمده است که تحت عنوان der Kritik der politischen Okonomie (Rohentwurf) Grudrisse، در مسکو به تاریخ ۱۹۳۹ (تجدید چاپ در انگلستان در ۱۹۵۳) انتشار یافت.
- (۲۸) نگاه شود به «اصول اقتصاد سیاسی» نوشته جان استوارت میل، جلد اول، لندن، ۱۸۴۸، کتاب اول، «تولید».
- (۲۹) ه. استورچ، «ملاحظات بر ماهیت درآمد ملی»، پاریس ۱۸۲۴.
- (۳۰) «داس فولک» _ هفته نامه آلمانی منتشره در لندن از ۷ مه تا ۲۰ اوت ۱۸۵۹. مارکس، انگلس، فرای لیگرات، و. وولف، هایزه با این هفته نامه همکاری میکردند.
- (۳۱) هلند که از ۱۴۷۷ تا ۱۵۵۵ بخشی از امپراطوری مقدس رم بود، بهنگام تجزیه این

امپراطوری در اکتبر ۱۵۵۵ به اسپانیا تعلق یافت. این کشور بعدها خود را از قید حاکمیت اسپانیا رها کرده خود جمهوری مستقلی را تشکیل داد.

در نتیجه منتزع شدن هلند، آلمان از دسترسی مستقیم به راههای اصلی دریائی محروم مانده متکی به تجارت حمل و نقل هلندیها شد. این امر مانعی شد بر سر راه رشد اقتصادی آن کشور. (۳۲) اتحادیه گمرکی تحت سیادت پروسی ها در ۱۸۳۴ تشکیل یافت. این اتحادیه دربرگیرنده اکثر ایالاتی از آلمان بود که در محدوده اطریش قرار نداشتند.

اتحادیه مزبور از طریق لغو موانع گمرکی بین این ایالات مبادرت به ایجاد بازار مشترک آلمان نمود.

(۳۳) Cameralistics مخلوطی از علوم اداری، مالی و اقتصاد که در قرون وسطی و ادوار بعدی در دانشگاههای متعدد اروپائی تدریس میشد.

(۳۴) بخش سوم بررسی مزبور انتشار نیافت و نسخه دستنویس آن هرگز پیدا نشد.

* زیرنویس ها

263. Contract Social 264. Locus Communis 265. Divergent 266. Apercu 267. Degree of Productivity 268. In Abstracto 269. Tithes 270. Appropriation 271. Non- Property 272. Trivialities 273. Reflex 274. Syllogism 275. Productive Consumption 276. Determination Est Negatio 277. Perception 278. Object D, Art 279. Predisposition 280. Belletrists 281. Prosaic 282. Extrinsic 283. Caste System 284. Structure 285. Phase 286. Organic 287. Synthesis 288. Definitions 289. Perception 290. Unilateral 291. Comprehending 292. Tautological 293. Speculative 294. Possessions 295. Immature 296. Subordinate 297. Physiocrats 298. Par Excellence 299. Sans Phrase 300. Predis Positions 301. Tribute 302. Communal Ownership 303. Cum Grano Salis 304. Arrangement 305. Land Ownership 306. Lombards 307. Agrarian Societies 308. National Wealth 309. Naturalistic Materialism 310. Vulcan 311. Jupiter 312. Hermes 313. Crédit Mobilier 314. F Duncker 315. Reformation 316. Thirty Tears` War 317. Craft - Guild 318. Patrician 319. Customs Union 320. Chevaliers D`industrie 321. Protectionist School 322. List 323. Ferrier 324. Herr Rau 325. Herr Stein 326. Herr Riehl 327. Cameralistics 328. Das Volk 329. Liberté, Égalité, Fraternité 330. Bonn 331. Superior 332. Feuerbach 333. Speculative Method 334. Hegelian Diadochi 335. Wolff 336. Büchner 337. Vogt 338. Moleschott 339. Substance 340. Appearance 341. Reasoning 342. Proof 343. Coherence

344. Phänanologie 345. Ästhetik 346. Geschichte Der Philosophie 347.
Outlook 348. Exposition 349. Factual 350. Chance Occurrences 351.
Consistent